

در آغاز دشواری‌های حکومت جدید چندان آشکار نبود زیرا توانست با انکاء به تاکتیک غافلگیرانه‌اش به سرعت وارد عمل شده و یک رشته مواضع اولیه را تصرف کند. در پی احضار مقامات عالی‌رتبه اداری از سوی سران فرقه دموکرات و مخیر داشتن آنها به ادامه کار در خدمت حکومت جدید و یا ترک خدمت، جابجایی اداری بدون دردسر چندانی در تبریز صورت گرفت.^{۹۷}

با انتشار بیانیه‌ای از سوی فرمانده پادگان ارتش در تبریز مبنی بر تمایل او به جلوگیری از خونریزی بیهوده و این که وی به نیروهای تحت فرمانش دستور داده است که از تیراندازی به واحدهای فدایی خودداری کنند، این وجه مسالمت‌آمیز کار نیز حفظ شد.^{۹۸} پادگان تبریز اندک زمانی پیش از وصول فرمانی مبنی بر سرکوب نیروهای پارتیزانی، اسلحه خود را به فرقه دموکرات وا گذاشت.

این حالت کرختی و انفعال چندان به درازا نکشید؛ در پاره‌ای از دیگر نقاط آذربایجان اقدامات متقابل سریعاً شکل گرفت. فرماندهان نظامی ایران قوای‌شان را در اطراف شهرها متمرکز کردند و حتی فرمانده پادگان رضائیه ضمن انتشار بیانیه‌هایی هشدار داد که هر فرد مسلحی که دیده شود درجا هدف قرار خواهد گرفت.^{۹۹} باقروف در برابر چنین مشکلاتی از عوامل خود در تبریز خواست دست‌پاچه نشده و اجازه ندهند که شیوه‌های نظامی دست بالا را پیدا کنند، زیرا او به خوبی می‌دانست که هر تغییر و تحول غیرمسالمت‌آمیزی می‌توانست سوء ظن موجود نسبت به نمای به ظاهر خودجوش این ماجرا را خدشه‌دار سازد. ولی با این حال وی به افراد خود گوشزد کرد که از احتمال پیش‌آمد وضعیتی که ممکن بود تلاش‌های دیگری را نیز ایجاب کند، غافل نباشند.

آتاکیشی اف و حسنوف نیز برای قطع ارتباطات رضائیه با تهران و فراهم آوردن زمینه خلع سلاح پادگان رضائیه بدانجا گسیل گشتند. باقروف اکیداً قذغن کرد که در امور مربوط به ارتش به هیچ وجه واحدهای ارتش سرخ را درگیر نکنند.^{۱۰۰} او گروه آتاکیشی اف، حسنوف و ابراهیموف را به خاطر کوتاهی در آموزش واحدهای فدایی برای جلوگیری از «تانک‌های کوچک» ارتش ایران ملامت کرده و دستورالعمل‌های مسکو را برای آموزش گروه‌های فدایی به استفاده از بمب‌های بنزینی یادآور گردید.^{۱۰۱}

مقاومت دولت مرکزی تنها مشکلی نبود که پیش روی سران فرقه قرار داشت. حکومت جدید برای اداره امور روزمره نیز توانایی چندانی نداشتند. هنوز چند روز از تشکیل حکومت جدید نگذشته بود که نظام اداری، شبکه حمل و نقل و کل خدمات در آستانه فروپاشی قرار گرفت. باقروف با هشدار در مورد عوارض بروز هر گونه بحرانی در زمینه مایحتاج غذایی، بهداشتی و مالی که می‌توانست به سلب حمایت عمومی از فرقه منجر شود، بر لزوم تمرکز فرقه دموکرات بر تمشیت مسائل اداری و اقتصادی آذربایجان تأکید نهاد. باقروف برای کمک به وزرای نو پای فرقه دموکرات راه‌حل ساده‌ای را ارائه کرد:

« با توجه به آن که اعضاء حکومت از تجربه لازم در امور حکومتی برخوردار نبوده و محتاج مشورت هستند، رفقای ما در تبریز از ما اجاره خواسته‌اند که یک نفر از افراد خود را به صورت غیر رسمی در مقام مشاور برای هر یک از وزرا معین سازیم. عقیده ما: با درخواست رفقای تبریز موافقت شود. ما افراد را برای این منظور انتخاب خواهیم کرد.»^{۱۰۲}

در این میان دیپلمات‌های شوروی نیز می‌بایست با سوءظن‌ها و اتهامات مختلفی که از جانب دولت ایران و نمایندگان سیاسی دیگر کشورها در تهران، نسبت به تحركات جدایی طلبانه آذربایجان ابراز می‌شد روبرو شوند. دیپلمات‌هایی که در آن ایام به مقامات ایرانی و همچنین هم‌تایان خارجی خود در تهران اظهار می‌داشتند که اتحاد شوروی در مسائل جاری آذربایجان نقشی ندارد، اکثراً مطابق با تصور خود از واقعیت سخن می‌گفتند. تنها یک گروه بسیار کوچک از نقش واقعی مسکو در این تحولات آگاهی داشتند.

باقروف به تمامی افراد خود که در این «مأموریت ویژه» شرکت داشتند، اکیداً گوشزد کرده بود که حتی با مسئولان عالی‌رتبه اتحاد شوروی نیز در مورد عملیات خود صحبت نکنند و کل برنامه جاری در آذربایجان مخفی نگهداشته شود. او در نامه‌ای به اعضای گروه سه نفره‌اش در تبریز، این مطلب را به نحوی روشن و صریح بیان کرد: «از طرف هر کسی که بیاید، با هر اختیاراتی که داشته باشد، با هر حقوقی که دارد و هر کسی که باشد، در هر مقامی و در هر موقعیتی: اگر از طرف شخص من، یا به نمایندگی از من از طرف ماسلنیکوف، یعقوبوف یا امیلیانوف سند مشخصی نداشته باشد، به هیچ وجه حق ندارید در مورد هیچ چیزی با کسی صحبت کنید... اگر معلوم شود که در مورد مأموریت ویژه‌ای که به اجرای آن مشغول هستید، صحبتی کرده‌اید، هر شایستگی و ارزشی هم داشته باشید، شما را فوراً احضار، از حزب برکنار و تحویل دادگاه خواهیم داد.»^{۱۰۳}

باقروف از تلاش سفارت شوروی و ارتش سرخ برای مداخله در امور جاری آذربایجان بسیار ناراحت بود و هنگامی که کنسول [شوروی] در تبریز و فرمانده محلی نظامی توافق کردند که آن حوزه را تحت کنترل نگهدارند او ضمن ارسال تذکارتی تندی یادآور شد که زمام امور دست دموکرات‌ها است.^{۱۰۴} در اواخر دسامبر / اوایل دی آرداشس آوانسیان یکی از مقامات سابق حزب توده که اینک از سوی سفارت شوروی در تهران به کار گرفته شده بود، در خلال دیداری از تبریز پیشه‌وری را به خاطر استفاده از زور جهت اخذ پول از تجار مورد شمانت قرار داد. هنگامی که کراسنیخ کنسول شوروی در تبریز از آوانسیان حمایت کرد باقروف طی ارسال یادداشت خشم‌آلودی از مسکو تقاضا کرد که به مقامات دیپلماتیک دستور اکید داده شود که از دخالت در امور مالی و اقتصادی حکومت فرقه خودداری کنند.^{۱۰۵} با وخامت بیش از پیش وضعیت آذربایجان، بر دامنه نگرانی‌های مسکو و باکو از احتمال آشکار شدن راز و روشن شدن آن که سر نخ این تحولات در دست چه کسانی است افزوده شد. اگر چه استالین و حلقه اطرافیان‌ش معمولاً به طرز تلقی جهان

خارج اعتنایی نداشتند، ولی اینک به خاطر استفاده‌ای که می‌توانستند از حسن شهرت خود در پیشبرد تلاش‌های سیاسی خارجی شوروی ببرند، نسبت به اهمیت افکار جهانی عمومی آگاهی کامل داشتند.

با در نظر داشتن یک چنین عاملی بود که باقروف در دورهٔ اوج زد و خوردهای فدائیان در ماه دسامبر / آذر تصمیم گرفت این را به عاملی تبدیل کند در افزایش وجههٔ فرقهٔ دموکرات. در رضائیه که زد و خوردها جنبه‌ای حاد داشت او از کنسول خواست که ترتیبی بدهد که تصاویری از واحدهای ارتش و ژاندارمری تهیه شود که نشان دهند آنها مشغول ضرب و جرح مردم هستند. سپس می‌بایست شاهدان معتبری فراهم شوند که بر این تصاویر امضاء تأیید گذارند تا این تصاویر به نمایندگان هیئت‌های دیپلماتیک خارجی و خبرنگاران جراید خارجی نشان داده شوند.^{۱۰۶} وی همچنین از امیلیانوف و یعقوبف خواست که با تأکید بر این اصل که «... امروزه همه در سراسر جهان از ترقی و دموکراسی سخن می‌گویند پس اعادهٔ نظم قرون وسطایی در آذربایجان ایران غیرممکن خواهد بود...» از دولت ایران تصویری واپسگرا و خشن ارائه دهند. به عبارت دیگر همان گونه که باقروف در انتهای دستورالعمل خود نیز خاطر نشان کرد آنها می‌بایست «... هر روز در روزنامه‌ها فریاد برآرند که قربانی اختناق به غارت و جنایت هستند ... یاری جامعهٔ جهانی را التماس کنید».^{۱۰۷}

در حالی که باقروف به زمینه‌سازی افکار جهانی مشغول بود پیشه‌وری نیز در جهت تثبیت قدرت و افزایش اعتبار حکومت خود تلاش می‌کرد. پیش‌نویس قوانینی را تدوین کرد، برای روشن ساختن وضعیت مالی حکومت خود با مؤسسات بانکی وارد مذاکره شد و سعی کرد دیپلمات‌های خارجی و دول متبوع آنها را متقاعد سازد که حکومت او ماهیتی مسالمت‌آمیز، سازنده و مستقل از شوروی دارد.^{۱۰۸} در پاسخ به پرسش‌هایی نیز که دربارهٔ مشی حکومت او مطرح می‌شد، معمولاً به بیانیه‌های منتشر شدهٔ پیشین ارجاع داده و همان اصطلاحاتی را به کار می‌گرفت که در بدو تأسیس فرقه در ماه سپتامبر / شهریور گذشته بیان شده بود.^{۱۰۹}

مقامات تهران به محض ملاحظهٔ بیانیهٔ ۶ سپتامبر / ۱۵ شهریور فرقهٔ دموکرات، احساس دردسر کردند. آنها که فوراً میان جمهوری آذربایجان شوروی و بریایی این تحركات ملی‌گرایانه در میان آذربایجانی‌ها ارتباطی را قائل شدند، به این نتیجه رسیدند که برای حفظ آسایش و تمامیت ایران جز خروج هر چه سریعتر قوای شوروی راهی وجود ندارد. از آنجایی که متفقین در قبال یادداشت پیشین دولت ایران - ۱۸ مه / ۲۸ اردیبهشت - در باب خروج نیروهای نظامی بیگانه از کشور هیچ واکنشی نشان نداده بودند، دولت ایران بار دیگر در ۹ سپتامبر / ۱۸ شهریور تذکریه‌ای در این زمینه به لندن، مسکو و واشنگتن ارسال داشت. این تذکریه نیز پاسخی دریافت نداشت و در دیدار بعدی نمایندگان متفقین مطرح نشد.^{۱۱۰} در اجلاس وزرای خارجهٔ متفقین که در ۱۹ سپتامبر ۲۸ شهریور در لندن برگزار شد ارنست بوین وزیر امور خارجهٔ بریتانیا طی نامه‌ای از مولوتوف

خواست که از دولت متبوع خود بخواهد که با یک برنامه سه مرحله‌ای برای خروج نیروهای شوروی از ایران در فاصله ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۴ آذر ۱۳۲۴ تا ۲ مارس ۱۹۴۶ / ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ موافقت کند. مولوتوف پاسخ داد از آنجایی که در پیمان سه جانبه ۱۹۴۲ / ۱۳۲۰ هم تاریخ نهایی خروج نیروها قید شده بود و هم شرایط آن، دیگر به بحث بیشتر این مقوله نیازی نمی‌باشد.^{۱۱۱} بار دیگر متفقین غربی مسکو این توضیح مولوتوف را پذیرفته و متقاعد شدند که دولت شوروی مطابق با تعهداتش عمل خواهد کرد.

با این حال از اواخر سپتامبر / اوائل مهر ماه به تدریج متفقین از خوش خیالی‌های خود نسبت به عملکرد شوروی‌ها در ایران دست کشیدند. یکی از جدی‌ترین هشدارهایی که در این زمینه ابراز شد، از خود ایران بود؛ والاس موری سفیر ایالات متحده در یادداشتی که به وزارت خارجه آمریکا ارسال داشت در پس پرده نفی و انکار شوروی‌ها دو مقصود و هدف مشخص را تشخیص داد. یکی جدایی و جذب آذربایجان بود و دیگری نیز به دست گرفتن کنترل کل ایران از طریق تأسیس یک «دولت خلقی» در تهران. موری که وجه ثانوی را مهم می‌دانست به مقامات واشنگتن هشدار داد که اگر نمی‌خواهند که شاهد بایمال شدن منافع بریتانیا و آمریکا در خاور نزدیک و میانه باشند باید فوراً وارد عمل شده و اجازه ندهند که به همراهی با این‌گونه اعمال شوروی سوق داده شوند.^{۱۱۲}



در ادامه این تحولات، هشدارهایی به مراتب جدی‌تر نیز از جانب جرج کنان از مسکو رسید. کنان که اقدامات مسکو در ایران را مشابه اقداماتش در اروپای شرقی می‌دید، مسئله ایران را از لحاظ تبیین حواجج امنیتی، منافع اقتصادی (نفت) و امیال جهانگشایانه مسکو (دسترسی به خلیج فارس) مهم می‌دانست. جرج کنان هشدار داد که مسکو علاوه بر یک رشته ابزارهای سنتی چون ارتش سرخ و احزاب کمونیستی قصد دارد با ابزار جدید فرقه دموکرات و کردها، موجب جدایی شمالغرب ایران از دیگر نقاط کشور شده و بدینوسیله زمینه‌های برتری شوروی را در منطقه فراهم آورد.^{۱۱۳}

در حالی که رخدادهای ماه نوامبر/ آبان آذربایجان از وخامت بیش از پیش وضع حکایت داشت دولت ایران در عین ناامیدی بر آن شد که مستقیماً وارد مذاکره شود و در یادداشتی که در ۱۷ نوامبر/ ۲۶ آبان تسلیم مسکو کرد نسبت به پاره‌ای از آشکارترین مداخلات شوروی در امور داخلی ایران اعتراض کرد؛ مواردی چون حمایت مسکو از کردها، ممانعت از تردد آزادانه اتباع کشور، مداخله در امور قضایی و اقتصادی آذربایجان از جمله مواردی بودند که در این یادداشت بدان‌ها اشاره شد. دولت شوروی نیز ضمن رد تمامی این اتهامات بار دیگر مدعی شد که با فرقه دموکرات آذربایجان کوچکترین ارتباطی ندارد: «نمایندگان شوروی و مقامات نظامی شوروی در حیات سیاسی داخلی استان‌های شمالی [ایران] مداخله‌ای نداشته و ندارند».^{۱۱۴}

از سوی دیگر واشنگتن نیز به تدریج بر دامنه نگرانی‌هایش افزوده شد. اندک زمانی بعد از تسلیم دو تذکاریه دیگر از سوی دولت ایران به اتحاد شوروی در ۲۲ و ۲۳ نوامبر / ۱ و ۲ آذر، هریمین سفر ایالات متحده در مسکو نیز طی تسلیم یادداشتی به مولوتوف بر لزوم خروج سریع قوای متفقین از ایران تا اول ژانویه / ۱۱ دی ماه تأکید کرد.^{۱۱۵} در این یادداشت پس از اشاره به یکی از دلایل تأسیس سازمان ملل که حفظ منافع کشورهای چون ایران بود، ابراز امیدواری شده بود که رهبران اتحاد شوروی و بریتانیا نیز به اندازه ایالات متحده شایق باشند، نشان دهند اعتمادی که این کشورها نشان داده‌اند، اعتماد بی‌جایی نبوده است.^{۱۱۶}

مولوتوف با نفی تام و تمام روایت آمریکایی‌ها از تحولات آذربایجان در مقام پاسخگویی برآمد. به عقیده او تحولات آذربایجان «نه فقط یک شورش مسلحانه نبود بلکه حتی دولت شاه را در ایران نیز هدف قرار نداده بود.» بیانیه مجلس ملی آذربایجان که اخیراً منتشر شده بود «... مبین آرزوی تحقق حقوق دموکراتیک مردم آذربایجان بود که می‌خواستند در چارچوب دولت ایران به خودمختاری ملی دست یابند».^{۱۱۷}

به نوشته مولوتوف دولت شوروی جز حفظ حداقل میزانی از صلح و ثبات در منطقه هیچ نفع دیگری در این کار نداشت. در شرایط متشنج فعلی از نظر مقامات نظامی شوروی افزایش واحدهای نظامی ایران [در شمالغرب کشور] بیشتر می‌توانست موجب مخاطره باشد تا فایده. به همین دلیل نیز

مقامات مزبور از ورود واحدهای تقویتی ارتش ایران به حوزه آذربایجان ممانعت کرده بودند. در مورد موضوع خروج نیروهای شوروی نیز مولوتوف یادآور آن شد که برنامه این کار در کنفرانس وزرای خارجه در لندن مورد بحث و تصویب قرار گرفته و به گفت و گوی دیگری نیاز نمی‌باشد.^{۱۱۸} لندن بعد از آگاهی از امتناع شوروی از فراخواندن نیروهایش به واشنگتن اطلاع داد که او نیز از برنامه‌ای که برای خروج نیروهای بریتانیا تا آغاز سال نو داشت، تأسی نخواهد کرد.^{۱۱۹}

هر قدر که بر شتاب فرقه دموکرات برای تحقق خودمختاری کامل آذربایجان افزوده می‌شد، به همان اندازه نیز روس‌ها بر نفی و انکار هر گونه ارتباط با فرقه دموکرات و گروه‌های فدایی می‌افزودند.^{۱۲۰} و در این امر مسکو نه فقط اتهام نقش داشتن در ایجاد فرقه دموکرات را نفی می‌کرد بلکه در تلاش برای توجیه دلایل تداوم حضور نیروهای شوروی در ایران بر مخاطراتی تأکید داشت که از جانب «عناصر ارتجاعی» مستقر در قلمرو ایران متوجه شوروی بود. استالین و مولوتوف به کرات متذکر شده بودند که موضوع فراخوانی نیروهای شوروی در چارچوب پیمان سه جانبه ۱۹۴۲ و قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی قرار می‌گیرد.^{۱۲۱}

با اعلان تشکیل حکومت فرقه دموکرات در آستانه نشست بعدی وزرای خارجه متفقین که قرار بود در مسکو برگزار شود، مسئله آذربایجان نیز ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. واشنگتن مصمم بود که به هیچ وجه زیر بار یک پتسدام دیگر یعنی ارائه یک عمل انجام شده دیگر از سوی استالین، نرود. حسین علا سفیر ایران در ایالات متحده به اچسون هشدار داد اگر آمریکا مواضع محکمی را اتخاذ نکند «تاریخ منجوری، حبشه و مونیخ تکرار و آذربایجان [موضوع] شلیک نخستین گلوله جنگ سوم جهانی خواهد شد.»

از جیمز برنز خواسته شد که با در نظر داشتن این هشدار، نگرانی‌های واشنگتن را به استالین ابلاغ کند. در اجلاس وزرای خارجه که در ۲۱-۱۲ دسامبر / ۲۲ آذر - ۱ دی در مسکو تشکیل شد، برنز سعی کرد به استالین تفهیم کند که ایالات متحده نگران آن است که ایرانیان با طرح مسئله آذربایجان در نخستین نشست شورای امنیت سازمان ملل، شوروی را در وضعیت نامناسبی قرار دهند. ولی استالین که هنوز بر همان سرسختی‌ای بود که در حلقه نزدیکانش ابراز شده بود.^{۱۲۲} برنز یادآور شد که باکو در معرض اقدامات خصمانه قرار دارد، ایران نسبت به شوروی دشمنی می‌ورزد و از این رو اتحاد شوروی حق دارد نیروهایش را در ایران نگهدارد. علاوه بر این استالین خاطر نشان ساخت از آنجایی که موضع وی مشروع است، از بابت شورای امنیت هم نگران نیست «اگر این [موضوع] مطرح شود لازم نیست روی کسی سرخ شود».^{۱۲۳}

هنگامی که ترومن از مآووقع مذاکرات مسکو اطلاع یافت، رنگ و رویش از عصبانیت نه فقط سرخ، بلکه تیره شد. او که در خلال این کنفرانس مورد مشورت قرار نگرفته بود، انتظار داشت که موضوع فراخوانی نیروهای شوروی از ایران، ولو به صورتی گذرا نیز در بیانیه پایانی کنفرانس مورد

اشاره قرار گیرد.^{۱۲۴} در نامه‌ای مفصل که گفته می‌شود ترومن در کاخ سفید برای برنز خوانده است آمده بود که طرح موضوع ایران در قالب «یک عمل انجام شده» از سوی روس‌ها در کنفرانس مسکو یک رسوایی بیش نبود. ترومن اظهار داشته بود که «... گمان نمی‌کنم بیش از این به بازی مصالحه ادامه داده شود... باید تا زمانی که با خواسته‌های ما همراهی نکرده‌اند از شناسایی رومانی و بلغارستان خودداری کنیم، باید مواضع خود را در قبال ایران به صورتی کاملاً غیر مبهم آشکار سازیم... از بچه بازی با شوروی‌ها خسته شده‌ام.»^{۱۲۵}

همچنان که سال ۱۹۴۵ به پایان خود نزدیک می‌شد، مسئله ایران نیز سایه‌ای سیاه بر آینده افکنده بود. منافع استالین در ایران به رها شدن نیروهای منجر شده بود که هر یک او را به سویی می‌کشاند. در درجه اول فرصت کسب یک امتیاز نفتی از دست می‌رفت و استالین به طرح این نکته از سوی کمیساریای امور خارجه نیز نیازی نداشت که یادآور شد «دولت شوروی اینک بهتر می‌تواند به یک توافق مساعد در این موضوع دستیابی پیدا کند تا بعد از خروج نیروهایمان»^{۱۲۶} نکته بعدی آمل آتی حکومت دست نشاندۀ فرقه بود. بدون تردید باقروف نامۀ واصله از تبریز را به استالین نشان داده بود که در آن آرزوهای سران فرقه برای سال آتی بیان شده بود: «برای دفاع از حقوق خلق آذری ... ما تأسیس یک جمهوری مستقل آذربایجانی را ضروری می‌دانیم. از این رو ... از شما می‌خواهیم که ما را یاری داده و شرایطی را فراهم آورید که رویای والای خلق ما، که اتحاد بین این دو جمهوری باشد، تحقق یابد.»^{۱۲۷}

و بالاخره موضوع فشارهای واشنگتن و لندن بود که اصرار داشتند در حالی که متفقین هنوز گرفتار تدوین طرحی نو برای اروپای جنگ زده بودند، حداقلی از یک نمای همکاری و همراهی حفظ شود. در خلال سال بعد استالین می‌بایست متوجه شود که این انتظارات با امیال او سر ناسازگاری دارند و بازی قدرت‌های بزرگ به گونه‌ای که او آن را در سال‌های جنگ تجربه کرده بود، اقتضائاتی دیگر داشت: آن که او می‌بایست بین تمام نقش‌هایی که می‌توانست ایفا کند - از نقش پهلوان منافع امنیتی اتحاد شوروی گرفته تا پدرخوانده نهضت‌های آزادی‌بخش در جهان و یا یک شریک همکار در ایجاد صلح جهانی - یکی را انتخاب کرده و بر دیگران ارجح دارد.

بی‌پاسخ ماندن پرسش‌هایی از این دست در خط مقدم آذربایجان به صورت یک آشفتگی بیش از پیش بروز کرد. گروه‌های فدایی مشغول زد و خورد بودند و حکومت فرقه نیز - کار خود ادامه می‌داد ولی در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۰ دی ۱۳۲۴ حتی باقروف نیز هنوز نمی‌دانست که هدف نهایی چیست: جدایی از ایران یا خودمختاری در چارچوب آن؟ احتمالاً وی هنگامی که از امیلیانوف و یعقوبف خواست که بررسی کنند آیا آذربایجانی‌ها خواهان جدایی از ایران هستند و اگر چنین است، چرا و به چه صورت؛ هنوز در مورد «خط حزب» در این مقوله دستورالعملی از بالا دریافت نکرده بود.^{۱۲۸} البته اگر هم خواهان جدایی بودند می‌بایست آن را مکتوم نگهدارند. مسکو خواهان جدایی و

یا خشونت نبود. هنگامی که باقروف از تهران نشانه‌هایی دریافت کرد مبنی بر فراهم بودن زمینه‌های انقلاب، واکنش او مثبت نبود؛ از نظر باقروف «... آشکار بود که آنها در مورد هشدارهای مستمر مسکو چیزی نفهمیده‌اند.»

با در نظر داشتن چنین پشتیبانی محدودی بود که خبر سفر قوام‌السلطنه، نخست وزیر جدید ایران به مسکو، باعث نگرانی سران فرقه دموکرات شد.^{۱۲۹} این نگرانی در آنها به وجود آمد که سرنوشت آنها برگمی شود در بازی پیش رو و موجب نادیده گرفته شدن منافع آنها.^{۱۳۰} حاصل سفر قوام‌السلطنه به مسکو نیز همان بود که سران دموکرات بیم داشتند؛ خروج نیروهای شوروی از ایران در برابر یک امتیاز نفتی برای شوروی و اتخاذ موضعی مسالمت جویانه از سوی دولت ایران در قبال حکومت فرقه دموکرات. پیشه‌وری به باقروف هشدار داد که دولت ایران نه فقط بر سر معامله نفتی‌اش با مسکو نخواهد ایستاد بلکه به محض خروج نیروهای شوروی، فرقه دموکرات آذربایجان را سرکوب کرده، خودمختاری آذربایجان و جان هواداران آن را در معرض خطر قرار خواهد داد.

علی‌رغم نگرانی‌های تبریز و باکو، استالین بر حسب وعده‌اش، در ۲۴ مارس / ۴ فروردین از باقروف و ماسلنیکوف خواست که بر سازماندهی و ترتیب خروج نیروهای شوروی از ایران تا ۱۰ مه / ۲۰ اردیبهشت نظارت کنند.^{۱۳۱}

ولی این خروج اگر در تطابق کامل با قواعد و قوانین کار صورت می‌گرفت، استالین دیگر استالین نبود. نه او و نه باقروف هیچ یک نمی‌خواستند پروژه‌ای را که این قدر در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند به حال خود رها سازند. در حالی که برنامه فراخواندن نیروهای شوروی در حال تدوین بود باقروف، ماسلنیکوف و استالین در این بحث بودند که چگونه از طریق بر جای گذاشتن بخشی از تجهیزات ارتش سرخ واحدهای نظامی فرقه دموکرات را تقویت کنند.^{۱۳۲} ولی این وعده‌های مبهم در مورد مشتی تدارکات نظامی، نمی‌توانست برای پیشه‌وری که آرزوهایش را بر باد می‌دید، چندان دلگرم کننده باشد. با این حال اگر چه وی از ماحصل مذاکرات قوام‌السلطنه در مسکو نگران شده بود و نگرانی خود را نیز از باقروف پنهان نداشت ولی حاضر شد نگرانی‌هایش را نادیده بگیرد و همچنان مطابق دستورالعمل‌های واصله عمل کند.^{۱۳۳} پیشه‌وری فوراً و در هماهنگی با مسکو و باکو در زمینه حقوق ملی آذربایجان با مقامات تهران وارد مذاکره شد و در ۱۳ ژوئن / ۲۳ خرداد توافقنامه‌ای را به امضاء رساند که براساس آن حکومت ملی آذربایجان به یک انجمن ایالتی و مجلس ملی‌اش نیز به یک انجمن محلی تغییر شکل می‌داد.^{۱۳۴}

ماجرای آذربایجان پایانی خونین یافت؛ نقطه پایانی آکنده از وعده‌های بی‌سرانجام و آرزوهای بر باد رفته. دولت ایران با رویگردانی از توافقی که بر سر نفت شمال حاصل شده بود بر تلاش دیرینه شوروی‌ها برای دستیابی بر منابع غنی شمال ایران و توسعه دامنه حوزه نفوذشان در این حدود پایان نهاد. اتحاد شوروی نیز در مقابل از مداخله در امور داخلی ایران دست برداشت و

کماکان از گروه‌های پارتیزانی فرقه دموکرات حمایت کرد، هر چند که این حمایت به اندازه دلخواه پیشه‌وری نبود. ادامهٔ تحرکات فدائیان دموکرات باعث آن شد که دولت ایران نیز از وعدهٔ خود مبنی بر موافقت با تداوم فعالیت‌های فرقه دموکرات آذربایجان در چارچوب نظام سیاسی ایران چشم‌پوشی کند. پس از چند ماه زد و خوردهای پراکنده بالاخره دولت ایران در اوایل دسامبر ۱۹۴۶ / اواسط آذر ۱۳۲۵ تصمیم گرفت بر تحرکات جدایی‌خواهانهٔ جاری در آذربایجان پایان نهد و نیروهایی را بدانجا گسیل داشت. سران فرقه دموکرات در تلاش جذب حمایت و پشتیبانی، طی ارسال تلگراف‌هایی از باقروف تقاضای کمک نظامی و پناهندگی برای کسانی کردند که جان آنها از سوی نیروهای ایران در خطر بود. سران فرقه دموکرات که از آغاز بر اساس تشویق و حمایت مسکو کار خود را آغاز کرده بودند باور نمی‌کردند که استالین بتواند آنها را به حال خود رها کند؛ «آنها التماس کردند ما به کمک شما نیاز داریم و آن را زود هم می‌خواهیم. دشمن می‌تواند ما را تکه تکه کند ... در این لحظه بخصوص ما جز جنگیدن چاره‌ای نداریم... امروزه شعار ما این است: یا در آزادی زندگی کن، یا با غرور بمیر»^{۱۳۵} با این حال پاسخی که از مسکو گرفتند بیشتر از وجه دوم این معادله حکایت می‌کرد. با آن که با پناهندگی برخی از رهبران فرقه موافقت شد، باقروف خاطر نشان ساخت که مابقی باید بر جای مانده، تسلیم مقامات ایران شده و پردهٔ آخر این تراژدی را نیز بازی کنند. باقروف این بار نیز با طرح بحث برتری منافع حزب بر زندگی افراد چنین استدلال کرد که «آنها [سران فرقه] باید [بمانند]... همه بدانند که آنها خود را به فرماندهی ارتش ایران تسلیم کرده و دولت ایران مسئول سرنوشت آنها است.»^{۱۳۶} در حالی که اکثر رؤسای فرقه دموکرات توانستند به باکو پناهنده شده و از مراحل سخت سرکوب در دسامبر ۱۹۴۶ / آذر ۱۳۲۵ جان به در برند ولی بسیاری از دیگر دموکرات‌ها در ماه‌های نخست سال ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ جان باختند.

گروهی نیز تا اوایل تابستان ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ در کوه‌ها به مبارزه ادامه دادند. ولی پیشه‌وری حتی پس از این تغییر سیاست نیز که به کشته شدن بسیاری از رفقاییش منجر شد کماکان به تبعیت از فرامین صادره از مسکو و باکو ادامه داد و رهبری شعبهٔ غیرقانونی فرقه دموکرات آذربایجان را در دست گرفت. شعبه‌ای که قرار بود رهبری تشکیلات قانونی فرقه را برعهده گیرد. هنگامی که خبر رسید مسکو ادامه حضور گروه‌های پارتیزانی را لازم نمی‌داند، پیشه‌وری، دانشیان و یکی از کارمندان کا.گ.ب به ارتفاعات آذربایجان ایران [گنجه؟] سفر کردند تا انحلال گروه‌های پارتیزانی و انتقال آنها به محل جدید استخدام‌شان را تسهیل کنند.^{۱۳۷} پیشه‌وری آنقدر عمر نکرد تا فرجام نهایی نهضت ملی «خودش» را ببیند؛ او در راه بازگشت از این مأموریت در یک تصادف اتومبیل درگذشت. براساس روایت یک شاهد عینی، نه باقروف به صورتی مستقیم در مرگ پیشه‌وری دست داشت و نه استالین^{۱۳۸} با این حال به گونه‌ای که در آرشیوهای باکو مستند می‌باشد، مسئولیت تام و

تمام زندگانی شخصی پیشه‌وری و فرقه او، عملکردها و ناکامی‌های او، همه بر عهده استالین و عمل او در باکو قرار دارد.

نتیجه‌گیری

تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۴ / ۱۹۴۵ از جوانب درونی شکل‌گیری سیاست خارجی استالین در پی جنگ جهانی دوم تصویر منحصر به فردی به دست می‌دهد. حضور نیروهای شوروی در ایران، تمایلات باقروف در ایجاد یک آذربایجان بزرگ و منافع مستتر در کسب یک امتیاز نفتی هیچ یک تا پیش از به هم رشتن آنها توسط استالین، یک مشی جامع را تشکیل نمی‌دادند. این استالین بود که اولویت‌ها را تعیین کرده، فرمان شروع می‌داد و علامت توقف. هاله‌ اسرارآمیزی که دیکتاتور را در خود گرفته بود و فشرده‌گی فرامینش زیردستان او را دائماً در این ترس نگه‌می‌داشت که مبدا کم یا زیادی را مرتکب شوند، چرا که بر این تصور بودند که برنامه‌ای جامع در کار است و می‌خواستند مطمئن باشند که مطابق با این برنامه عمل می‌کنند. ولی در خلال چهار سال اول جنگ، استالین اصولاً برنامه‌ای در قبال ایران نداشت چه رسد به یک برنامه جامع. کار را همین طور پیش می‌برد؛ در عین حال که طی یک رشته فرامین مبهم از باقروف خواست که در جهت افزایش نفوذ در ایران کار کند او را از ایجاد دردسر نیز برحذر داشت.

باقروف اگر چه در اندیشه ایجاد یک آذربایجان بزرگ بود ولی در افشای نیاتش به استالین نیز نهایت احتیاط را به خرج می‌داد. او در گزارش‌هایش از طرح آشکار پیشنهاد اتحاد دو آذربایجان احتراز می‌کرد ولی سعی داشت از طریق تأکید بر افزایش نفوذ شوروی، توفیق کمک‌های فرهنگی‌اش و گسترده‌گی شبکه عمالش، میسر بودن چنین امکانی را نیز در چارچوب امکانات موجود خاطر نشان گردد. استالین تنها وقتی از این راه وارد کار شد که دیپلماسی نتوانست به کسب امتیاز نفت شمال کمک کند و تنها راهی که می‌ماند آن بود که با فشار آوردن بر حساس‌ترین نقطه ایران - یعنی آذربایجان - مقامات تهران را به همراهی با خواسته شوروی وادار کند.

باقروف تنها به خاطر اطلاع از عواقبی که در صورت تخطی از فرامین استالین در انتظارش بود از پیگیری طرح ایجاد یک آذربایجان بزرگ دست برداشت. اعتقاد به نبوغ استالین در تحقق منافع و اهداف شوروی نیز در این وفاداری بی قید و شرط مؤثر بود. در ذهن باقروف شوروی فقط با معنای کمونیسم مترادف نبود بلکه این امکان را نیز برای ملیت‌های اتحاد شوروی فراهم می‌کرد که فرهنگ و هویت خود را توسعه دهند. با در نظر داشتن رسالت مذکور شوروی در کمک به آذربایجانی‌های ایران بود که باقروف به استالین کمک کرد تا به قابلیت‌های نهفته در نهضت‌های آزادی‌بخشی که از جهان فرو ریخته امپراتوری‌ها سر بر آورده بودند، پی ببرد.

دلیل حمایت استالین از تحركات ملی‌گرایانه در آذربایجان در یک وقوف ناگهانی او به امکان بی‌ثبات کردن جهان از طریق حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش ملی ریشه نداشت. استالین می‌خواست از هر طریق ممکن به یک امتیاز نفتی دست یابد و دامن زدن به یک حرکت خودمختاری-طلبانه آذری تنها راه ممکن برای کسب چنین امتیازی به نظرش رسید. علاوه بر این استالین بر این اعتقاد بود که می‌تواند بدون گرفتاری چندانی از عهده این طرح نیز برآید. استالین از بدو شروع جنگ دقت کرده بود که از درگیری در چنین طرح‌هایی که می‌توانست موجب سوءظن شده و روابط وی را با متفقین مختل کند، احتراز کند. هیچ یک از «پیشنهادات» انقلابیون مشتاقی که می‌خواستند در تهران زمام امور را در دست گیرند به تأیید بالا نرسید. علیرغم تمامی اظهار اطمینان‌هایی که از بی‌ثباتی کشور و رسیده بودن میوه انقلاب حکایت می‌کردند، استالین هیچ‌گاه تسلیم این وسوسه نشد. حتی چنین به نظر می‌آید که مسکو تا قبل از نیاز به بسیج افکار عمومی به نفع اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، سعی داشت فاصله‌ای را با حزب توده حفظ کند و هنگامی هم که تظاهرات گسترده حزب توده در اواخر سال ۱۳۲۳/۱۹۴۴ به نفع امتیاز نفت شمال، نتیجه عکس به بار آورد استالین از حزب شبه کمونیست توده روی گرداند و بر آن شد از برگ‌های استفاده کند که از مدت‌ها پیش با قروف پیش رویش نگهداشته بود؛ برگ‌هایی که امیدوار بود از طریق آن خواسته‌های اقتصادی‌اش را برآورده سازد. استالین با حمایت از فرقه دموکرات آذربایجان دستیابی به یکی از دو هدف ذیل را در نظر داشت: یا این حرکت به اندازه‌ای موفق می‌شد که به جدایی آذربایجان از ایران منجر گشته و بدین ترتیب هم دغدغه‌های امنیتی او برطرف می‌شد و هم به نفع مورد نظرش می‌رسید، یا تهران را به اندازه‌ای می‌ترساند که به اعطای امتیاز نفت مورد بحث وادار شود. آنچه در این میان دیده نمی‌شود نشانه‌ای است دال بر تأیید آن که سعی و تلاشی در کار بوده جهت توسعه قلمرو شوروی به نفع کمونیسم جهانی.

اینک می‌دانیم که فرقه دموکرات آذربایجان مخلوق باکو و مسکو بود و زمام امور آن نیز در دست آن دو. ولی این به معنای آن نیست که در ایران زمینه‌ای از آگاهی ملی آذری وجود نداشت یا آن که آذری‌ها دلیل مشروعی بر نارضایتی از دولت مرکزی نداشتند. ولی چنین به نظر می‌آید که اکثر آذربایجانی‌ها پیوندی با ایران احساس کرده و از نقش غالباً تعیین‌کننده خود در لحظات سرنوشت ساز تاریخ ایران غافل نبوده‌اند. آنهایی که به فرقه دموکرات آذربایجان پیوسته، از حکومت آن پشتیبانی کردند شاید که خواهان خودمختاری در چارچوب ایران بودند ولی به هیچ وجه برای الحاق به دولت شوروی تمایلی نداشتند.

استالین نه اولین رهبر یک قدرت بزرگ بود که از یک حرکت ملی برای پیشبرد منافع خود استفاده کند و نه اولین رهبری که به محض سپری شدن دوره سودمندی این نوع حرکات، پشت آن را خالی کند. عملکرد او در آذربایجان با عملکرد بریتانیا در میان طوایف ایران، عربستان سعودی

و عراق در دههٔ پیشتر تفاوت چندانی نداشت. استالین نیز مانند اسلاف انگلیسی‌اش در پایان کار با گروهی از رزمندگان ناامید راه آزادی روبرو شد که روی دستش مانده بودند. تی‌ای. لاورنس [لارنس عربستان] بعد از فرماندهی شورش اعراب در جنگ اول جهانی و پی بردن به آن که بریتانیا قصد ندارد به هیچ یک از وعده‌هایی که به اعراب داده است وفا کند، به یکی از هواداران فعال حقوق اعراب تبدیل شد. پیشه‌وری نیز کماکان به تعلیم گروه‌های پارتیزان در کوه‌های گنجه ادامه داد تا آن که در تابستان ۱۹۴۷/۱۳۲۶ از مسکو دستور رسید که به این کار خاتمه دهد. مرگ آن دو نیز به هم شبیه بود لارنس پس از جان به در بردن از یک حادثه هوایی، در اثر تصادف موتور سیکلت کشته شد، پیشه‌وری نیز بعد از آن که اتوموبیلش به یک دیوار سیمانی اصابت کرد بر اثر جراحات وارده درگذشت. گذشته از بحث دست داشتن یا نداشتن استالین در مرگ پیشه‌وری، استالین به ماجرای آذربایجان پایان نهاد زیرا این موضوع دیگر فایدهٔ خود را از دست داده بود. دنبال کردن این بحث فقط می‌توانست به تردید و سوءظن دیگر اعضای باشگاهی تبدیل شود که استالین میل داشت عضو آن باقی بماند.

تفتیش (۱)

یادداشت‌ها:

*. این مقاله که با این مشخصات :

Fernande Scheid Raine, "Stalin and the Creation of the Azerbaijan Democratic Party in Iran, 1945"

در این نشریه منتشر شده است:

Cold War History, Vol. 2, No.1, (October 2001), pp. 1-38

که در اصل خلاصه‌ای از تز دکترای نویسنده با این مشخصات می‌باشد:

'Stalin, Bagirov and Soviet Policies in Iran, 1939-1946' (Yale University, 2000)

1 . See Albert Resis (ed.), *Molotov Remembers: Inside Kremlin Politics, Conversations with Felix Chuev* (Chicago, 1993), p.8

۲. این تعبیر بیشتر در آثار جرج لنجوفسکی مطرح شد. از جمله اثر ذیل:

George Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948: A Study in Big Potver Rivalry* (Ithaca: Cornell University Press, 1949)

[جورج لنزوسکی، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمهٔ اسماعیل رائین، تهران: جاویدان، ۱۳۵۲]

۳. برای آگاهی از یکی از نخستین نقدهایی که بر نظریه وجود «یک برنامه بزرگ و جامع» شوروی ارائه شد.

بنگرید به:

Voitech Mastny, *Russia's Road to the Cold War: Diplomacy, Warfare, and the Politics of Communism, 1941-1945* (New York: Columbia University Press, 1979)

۴. برای مروری بر مراحل نخست این بحث بنگرید به:

John Lewis Gaddis, 'The Emerging Post – Revisionist Synthesis and the Origins of the Cold War', *Diplomatic History*, 7/3 (1983), pp. 171-90.

۵. برخی از بررسی‌های صورت گرفته پیش از گشایش آرشیوها، بررسی‌هایی کلاسیک را شامل می‌شوند که چارچوب بحث جاری را شکل می‌دهند. در میان آنها می‌توان از این آثار نام برد:

Adam B. Ulam, *Expansion and Coexistence: The History of Soviet Foreign Policy, 1917-1973* (New York: Praeger, 2nd end. 1974); Mastny, *Russia's Road to the Cold War*.

6. Voitech Mastny, *The Cold War and Soviet Insecurity: The Stalin Years* (New York: Oxford University Press, 1996), p. 35.

7. Vladislav Zubok and Konstantin Pleshakov, *Inside the Kremlin's Cold War* (Cambridge: Harvard University Press, 1996), p. 12.

8. See, for example, Eduard Mark, 'Revolution by Degrees: Stalin's National Front Strategy for Europe, 1941-1947', *Cold War International History Project Working Paper* (CWIHP) No. 31, (Feb. 2001)

9. Natalia Egorova, 'The "Iran Crisis" of 1945- 1946: A View from the Russian Archives', *CWIHP Working Paper* No.15 (May 1996).

[برای ترجمه فارسی این مقاله بنگرید به فصلنامه گفتگو، ش ۱۷، پاییز ۱۳۷۶، صص ۱۳۵-۱۰۳]

۱۰. برای آگاهی از تنش‌های موجود میان حزب توده و مسکو بنگرید به:

E. Arahmian, *Iran between two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982), pp. 30-58,

[یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه اگل محمدی و م.ا. فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷]

and Sephehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley: University of California Press, 1966), pp. 123-65.

[سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی، ۱۳۷۸]

۱۱. برای آگاهی از یکی از آخرین بررسی‌هایی که بر زمینه‌های تاریخی این بحث تاکید دارد بنگرید به:

Touraj Atabaki, *Azerbaijan: Autonomy and Ethnicity in Twentieth Century Iran* (London: British Academy Press, 1993).

[تورج اتابکی، *آذربایجان در ایران معاصر*، ترجمه کریم اشراق، تهران: توس، ۱۳۷۶]

۱۲. فکر بررسی اسناد باکو را مدیون تیموتی تفتالی هستیم و روایت او از گفتگوهایش با یک جاسوس سابق که یادآور نقش مهم باقروف در سیاست خارجی شوروی در ایران بود. از مایس باقروف (که با میر جعفر باقروف هیچ نسبتی ندارد) و اما میخانلونا از «آرشیو احزاب سیاسی و نهضت‌های اجتماعی جمهوری آذربایجان» (GAPPOD) نهایت تشکر را دارم. مشخصات اسناد این آرشیو را به ترتیب محل (GAPPOD) و نشانه-های بازیابی و شماره صفحه ذیل مورد استناد قرار می‌دهم:

Ford (F), opis (O), Delo (D)

13. See Egorova, 'The Iran Crisis', p. 11. See also Touraj Atabaki, *Azerbaijan*, pp. 105, 142-3.

14. See Vladimir Pechatnov, 'The Big Three After World War II: New Documents on Soviet Thinking about Post War Relation with the United State and Britain', *CWIHP Working Paper* No.13, and idem, 'the Allies are Pressing on You to Break your Will...', *Foreign Policy Correspondence between Stalin and Molotov and Other Politburo Members, September 1945- December 1946*, *CWIHP Working Paper* No. 26 (1999).

۱۵. برای صورت جلسات کنفرانس یالتا رجوع کنید به مجموعه اسناد ذیل:
Tegeran, Yalta, Potsdam: Sbornik Documentov (Moscow, 1967) and Volume 4 in the series *Soveitskinn Soiuz na Mezbdunaroknykh Konferentsiakh Perioda Viliko Otechestvennoi Voine* (Moscow: Izd-vo Polit. Lit-ry, 1978-80)
۱۶. باقروف به استالین، ۱۹۴۵/۳/۲۳ / ۲ فروردین ۱۳۲۴
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, D. 90, pp. 1-2.
۱۷. باقروف به استالین، ۱۹۴۵/۳/۲۳ / ۲ فروردین ۱۳۲۴
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, D. 90, pp. 1-2.
۱۸. بورتسلف به لوزوسکی ۱۹۴۵/۶/۲۲ / ۱ تیر ۲۴
 Archiv Vneshnei Politiki Rossiiskoi Federatsii (AVPRF) F. 013a, Op. 7, Pap.3, D. 27, pp. 18-36.
۱۹. باقروف به شریاکوف، ۱۹۴۴/۱۲/۳۱ / ۱۰ دی ۱۳۲۳
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, D.71, pp. 24-7.
۲۰. باقروف، پیش‌نویس پیشنهاد، آوریل ۱۹۴۵ / فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۴
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, d. 104, pp. 93-103.
۲۱. یادداشت وزارت امور خارجه ایران به سفیر اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۴۵/۵/۱۹ / ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۴ که در ۱۵/۴/۴۵ / ۲۵ خرداد ۲۴ به باقروف ارائه شد.
 GAPPOD AZR. F.1, Op. 89, D. 101, pp. 14-15.
۲۲. در مورد عدم واکنش متفقین نسبت به یادداشت ایران بنگرید به:
 B. R.Kuniholm, *The Origins of the Cold War in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece* (Princeton: Princeton University Press, 1980), p. 271.
۲۳. در مورد لیتوینوف بنگرید به:
 Voitech Mastny, "the Cassandra in the Foreign Commissariat: Maxim Litvonow and the Cold War", *Foreign Affairs* 54 (Jan. 1979), pp. 366-76.
 24. Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, p. 273.
 25. John L. Gaddis, *The United States and the Origins of the Cold War, 1941-1947* (New York: Columbia University Press, 1972), pp. 263-81.
۲۶. برای مذاکرات مربوط به نفت شمال بنگرید به:
 Egorova, 'The Iran Crisi 1945-1946', op.cit.
۲۷. مصوبه شماره ۹۱۴۸، کمیته دفاع دولتی -GKO- به تاریخ ۱۹۴۵/۶/۲۱ / ۳۰ خرداد ۲۴
 GAPPOD AzR, F. 1, Op. 89, D. 104, pp. 1-3.
 [برای ترجمه فارسی این سند بنگرید به گفتگو، ش ۴۰، شهریور ۱۳۸۳، صص ۵۰-۱۴۸]
۲۸. تلگرام باقروف به بریا
 GAPPOD AzR, F. 1, Op. 89, D. 104.
۲۹. باقروف به استالین، ۱۹۴۵/۹/۶ / ۱۵ شهریور ۲۴
 GAPPOD AzR, F. 1, Op. 89, D.90, pp.18
۳۰. کافتارادزه به دکانوسوف، مولوتوف و دیگران ۱۹۴۵/۷/۶ / ۱۵ تیر ۲۴
 AVPRF F. 012, Op. 6, pap. 79, D. 118, p.1.

۳۱. دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی به باقروف ۴۵/۷/۶ / ۱۵ تیر ۲۴
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D.90, pp. 4-5.
[ترجمه فارسی در گفتگو، ش ۴۰، شهریور ۱۳۸۳، صص ۵۲-۱۵۱]
۳۲. در مورد تحولات جاری در کردستان و نقش شوروی در آن بنگرید به:
David McDowall, *A Modern History of the Kurds* (London: I.B.Tauris, 1996), pp. 236-46.
۳۳. دفتر سیاسی به باقروف، ۴۵/۷/۶ / ۱۵ تیر ۲۴
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D.90, p. 45.
۳۴. برای آگاهی از نظریه‌ای که در آن بر نقش روس‌ها تاکید شده است:
Martin Sicker, *The Bear and the Lion. Soviet Imperialism and Iran* (New York: Praeger, 1988); Rouhollah Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973. A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University of Virginia Press, 1975), pp. 112-13; Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982), pp. 217-18..
و برای کم اهمیت نشان دادن نقش اتحاد شوروی و عراق در باب تأثیر ناسیونالیسم آذربایجان بنگرید به:
M.S Ivanov, *Noveishaia Istoriia Irana* (Moscow: Mysl, 1965); Atabaki, *Azerbaijan*, pp. 99 ff.
35. See Louise L'Estrange Fawcett, *Iran and the Cold War: The Azerbaijan Crisis, 1945-46* (Cambridge: Cambridge University Press, 1992), pp. 5-6.
[لوئیس فاوست، *ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)*، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۷۴)]
۳۶. گزارشی به امضاء آتاکیشی‌اف، حسنوف و یعقوبوف، ۴۵/۷/۱۴ / ۲۲ تیر ۲۴
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D. 90, pp. 9-15.
37. Ibid., p. 11.
۳۸. برای دیدگاهی که تأسیس فرقه دموکرات را حاصل رد صلاحیت پیشه‌وری برای نمایندگی مجلس می‌داند:
Fawcett, *Azerbaijan Crisis*, p. 50; Abrahamian, *Iran*, p. 198; Zabih, *Communist Movement*, pp. 87, 98.
۳۹. برای آگاهی از انتقادات اولیه پیشه‌وری از حزب توده بنگرید به:
Abrahamian, *Iran between two Revolutions*, pp. 289f
۴۰. از جمله کسانی که در این کار وارد شدند می‌توان به شبستری از روزنامه نگاران دست چپی «جبهه آزادی» یاد کرد و صادق پادگان رئیس کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان. بنگرید به:
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D.
۴۱. آتاکیشی اف به باقروف، یادداشت‌های گفت و گو با پیشه‌وری، ۲۸-۲۷، ۴۵/۷/۱۹۴۵ / ۵-۶ مرداد ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 110, pp. 1-7, 5.
۴۲. یعقوبوف، یادداشت‌های گفت و گو با شبستری، ۱۰ / ۱۹۴۵/۸/۱ / ۱۰ مرداد ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, p. 166.
۴۳. باقروف به استالین، ۴۵/۹/۶ / ۱۵ شهریور ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 95, pp. 135-55.

44 . Ibid., pp. 135-55, esp. 136, 151.

45 . Ibid., pp. 135-55.

۴۶ . باقروف به استالین، ۱۵ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.20

47 . Ervand Abrahamian, 'Communism and Communalism in Iran: Firqeh I Dimokrat and Tudeh', *International Journal of Middle Eastern Studies* 1/4 (1970), pp. 291-316. see also Fawcett, *Iran and the Cold War*, pp. 40-41.

۴۸ . با محمد بی‌ریا، چشم آذر، فریدون ابراهیمی، غلام یحیی و کلانتری مذاکرانی صورت گرفت، حسنوف،

آتاکیشی اف، ابراهیموف و قولی‌یف، ۳۰ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۱ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, pp. 135-55, 138

۴۹ . همان

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, pp. 135-55

۵۰ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 32.

۵۱ . همان، صفحات ۳۵-۳۴

۵۲ . گزارش آتاکیشی اف، حسنوف، ابراهیموف و قولی‌یف، ۳۰ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۱ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, p. 142

باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 34

۵۳ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 33-4.

۵۴ . به نقل از باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 20

۵۵ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 21.

۵۶ . گزارش آتاکیشی اف، حسنوف، ابراهیموف و قولی‌یف، ۳۰ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۱ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, p. 153.

57 . Ibid, p. 149.

۵۸ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 37.

59 . Ibid.

۶۰ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 22.

61 . Ibid., p. 23.

62 . Ibid., p. 24.

۶۳ . بال (Bul) به مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۲ / ۱۹۴۵ / ۱۱ / ۲۳ آذر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, pp. 174-5.

64 . Ibid, D.90, p. 68.

۶۵. «در باب پیشرفت تحقق اقدامات مربوط به آذربایجان ایران»، پیش‌نویس بدون امضاء یک گزارش - [از این پس به عنوان «پیش‌نویس گزارش» از آن یاد خواهد شد].
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, pp. 149-77, 152.
۶۶. تعاریف شوروی در یک گزارش بعدی درون پرانتز قرار گرفتند. «پیش‌نویس گزارش»
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 152.
۶۷. به نقل از «پیش‌نویس گزارش»، دسامبر ۱۹۴۵ / آذر - دی ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 154
۶۸. باقروف به مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۹۴۵/۱۱/۲۳ / آذر ۲ / ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 69
۶۹. در رضائیه، مراغه و زنجان برخوردهایی جدی پیش آمد، ولی در اکثر موارد این مناقشات با «استغای مخالفان توده [توده‌ای]» پایان گرفت.
۷۰. «پیش‌نویس گزارش»
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 160.
71. Ibid., p. 162.
۷۲. فدایی هم به معنای پارتیزان است و هم به معنای داوطلب جانبازی.
۷۳. باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۹۴۵/۱۱/۱۹ / آبان ۲۸ / ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.49f.
- ارقام از یک گزارش بعدی نقل شده‌اند.
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p.165.
بریا، مولوتوف و مالنکوف فقط در اواخر پاییز از جزئیات رخدادهای جاری در آذربایجان مطلع شدند.
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 66-9.
74. GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 166.
75. Swietochowski, *Russia and Azerbajjan*, p. 143.
76. Draft report, p. 167.
۷۷. باقروف به آتاکیشی اف، ۴۵/۱۱/۱۵ / آبان ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, p.9.
۷۸. باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴۵/۱۱/۲۰ / آبان ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.55.
باقروف برای اجتناب از درگیری با ارتش ایران در تمامی مراسلاتش در خلال ماه‌های نوامبر و دسامبر با اعضای گروه سه‌گانه تبریز این هشدار را تکرار کرد.
۷۹. ماسلنیکوف به باقروف، ۴۵/۱۱/۲۲ / اول آذر ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 101, p.76.
۸۰. باقروف هنگامی این فرامین را صادر کرد که نفع‌الاسلام یکی از روحانیون تبریز ملاقاتی را در ۲۵ نوامبر / آذر بین مقامات محلی ایران و نمایندگان فرقهٔ دموکرات ترتیب داد. باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴۵/۱۲/۱ / آذر ۱۰ / ۲۴
۸۱. باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴۵/۱۱/۱۹ / آذر ۲۴

- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.130.
 82 . Draft report, p. 168.
 83 . Ibid., p. 168.
- ۸۴ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۲۸ / ۴۵/۱۱/۱۹ آبان ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.49.
 85 . Draft report, p. 172.
 86 . Ibid., pp. 174-6.
- ۸۷ . برای ترجمه [انگلیسی] این بیانیه بنگرید به:
- Swietochowski, *Russia and Azerbaijan*, pp. 144f.
- ۸۸ . بیانیه کنگره ملی آذربایجان، ۲ / ۴۵/۱۱/۲۳ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 106.
 89 . Ibid., p. 108.
- ۹۰ . مصوبات نخستین کنگره ملی خلق آذربایجان، ۳۰ / ۴۵/۱۱/۲۱ آبان ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp.111-13.
 ۹۱ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۰ / ۴۵/۱۲/۱ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp.13-46.
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.137.
- ۹۲ . در مورد دستور کار نخستین جلسه مجلس و برنامه ریزی برای عملکرد گروه‌های پارتیزانی بنگرید به :
 باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۱ / ۴۵ / ۱۱/۱۱ آبان ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 199.
 ۹۳ . یادداشت‌های مربوط به مذاکرات پیشه‌وری و بیات، ۳ / ۴۵/۱۲/۳ آذر ۲۴؛ باقروف به استالین،
 مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴ / ۴۵/۱۲/۴ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 149f.
 ۹۴ . امیلیانوف به باقروف، ۱۰ / ۴۵/۱۲/۱۰ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, pp. 71-3.
 ۹۵ . امیلیانوف (بنا به دستور «بزرگتر») به آتاکیشی اف، ابراهیموف و حسنوف، ۱۰ / ۴۵/۱۲/۱۰ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 234f.
 ۹۶ . ترکیب حکومت فرقه به قرار ذیل بود: پیشه‌وری، نخست‌وزیر؛ جاوید، داخله؛ الهامی، مالیه؛ رسولی،
 تجارت و اقتصاد؛ اورنگ، بهداشت؛ کاویان، دفاع؛ عظیمی، عدلیه؛ مهتاش، فلاح، بی‌ریا، معارف.
- ۹۷ . باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۳ / ۴۵/۱۲/۱۳ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90 p. 245.
 98 . Ibid., p. 246.
- ۹۹ . باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۷ / ۴۵/۱۲/۱۷ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 266f.
 ۱۰۰ . باقروف در نظر داشت که در صورت ادامه مقاومت در رضائیه کردها را بر ضد ارتش ایران به کار
 گرفته و با استفاده از یک گروه دویست نفری از ارتش سرخ جمهوری آذربایجان با لباس مبدل، گروه‌های
 فدایی را تقویت کند. باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۷ / ۴۵/۱۲/۱۷ آذر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 270.

۱۰۱. باقروف به گلینسکی، ابراهیموف، حسنوف، آتاکیشی‌اف و رسوف (Rusov)، ۲۵ / ۴۵ / ۱۲ / ۱۶ آذر ۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 30-31.
۱۰۲. باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۲۸ / ۴۵ / ۱۲ / ۱۹ آذر ۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 281.
۱۰۳. باقروف به آتاکیشی‌اف، ابراهیموف و حسنوف، نوامبر ۱۹۴۵ / آذر - دی ۱۳۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 1f.
۱۰۴. باقروف به استالین، مولوتوف، مالنکوف و بریا، ۲۲ / ۴۵ / ۱۲ / ۱۳ آذر ۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 244.
۱۰۵. باقروف به استالین، مولوتوف، مالنکوف و بریا، ۲۲ / ۴۵ / ۱۲ / ۱۳ آذر ۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 300.
۱۰۶. باقروف به سوتنیکوف، ۲۵ / ۴۵ / ۱۲ / ۱۶ آذر ۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, p. 28.
۱۰۷. باقروف به امیلیانوف و یعقوبف، ۲۲ / ۴۵ / ۱۲ / ۱۳ آذر ۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 46-7.
۱۰۸. باقروف به استالین و مولوتوف، ۱۳ / ۴۶ / ۲ / ۷ بهمن ۲۴
 GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 19.
۱۰۹. برای یکی از نمونه‌های گویای این گونه اظهارات از پیش تعیین شده بنگرید به یادداشت‌های مربوط به گفتگوی پیشه‌وری به روسو کنسول ایالات متحده [در تبریز] که توسط باقروف برای استالین و مولوتوف ارسال شد. ۲۱ / ۴۵ / ۷ / ۱۲ تیر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, pp. 17-19.
 110. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, pp. 124f.
 111. Kuniholm, *Origins of the Cold War*, pp. 277-8.
 112. *Ibid.*, p. 277.
 113. *Ibid.*, p. 278.
۱۱۴. یادداشت مولوتوف به وزارت امور خارجه ایران، ۲۶ / ۴۵ / ۱۱ / ۱۷ آبان ۲۴ که به دستور مولوتوف برای سیلین ارسال شد.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 91, pp. 216-21.
۱۱۵. برای متن این سند بنگرید به:
 Raymond Dennett and Robert K. Turner (eds.), *Documents on American Foreign Relations* (Princeton: Princeton University Press, 1948), Vol. 8, pp. 851-2.
 116. Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, p. 280.
۱۱۷. مولوتوف به هریمن، ۸ / ۴۵ / ۱۱ / ۲۹ آذر ۲۴
- AVVPRF F.70, Op. 10, pap. 20, D. 264, p.1.
 118. *Ibid.*, pp. 2f.
 119. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, p. 123.
۱۲۰. کراسنیک کنسول شوروی در تبریز کاملاً بر این خط حرکت کرد. برای مثال بنگرید به: مذاکرات او با بیات در ۱۰ / ۴۵ / ۱۲ / ۱ آذر ۲۴. بنا به گزارش باقروف به استالین، مولوتوف، مالنکوف و بریا، ۳ / ۴۵ / ۱۲ / ۳ آذر ۲۴.

- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 145f.
- 121 . Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, pp. 280f.
- 122 . See Pechatnov, 'The Allies are Pressing on You', pp. 2-30.
- 123 . Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, pp. 285-7; Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, pp. 126f.
- 124 . Kuniholm, *Origins of the Cold War*, pp. 295-6.
- 125 . Gaddis, *The United State and the Origins of the Cold War*, p. 281.
- ۱۲۶ . سیلین به مولوتوف، دکانوسوف، ۴۵/۱۲/۱۲ / ۲۱ آذر ۲۴.
- AVVPRF F.012, Op. 6, pap. 79, D. 118, pp. 2-3.
- مولوتوف در حاشیه این گزارش یادداشت کرد که باید «فورا مورد بحث قرار گیرد».
- ۱۲۷ . پیشه‌وری، شبستری، پادگان، جاوید و بی‌ریا به باقروف، ۴۵/۱۲/۲۳ / ۲ دی ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 110, p. 425.
- ۱۲۸ . باقروف به امیلیانوف و یعقوف، ۴۵/۱۲/۳۱ / ۹ آذر ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 46-7.
- ۱۲۹ . در مورد سفر قوام السلطنه به مسکو بنگرید به:
- Egorova, 'The Iran Crisis', pp. 18ff.
- ۱۳۰ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین و مولوتوف، ۴۶/۲/۲۲ / ۳ اسفند ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 28.
- ۱۳۱ . استالین و آنتونوف به باقروف و ماسلنیکوف، ۴۶/۳/۲۴ / ۴ فروردین ۲۵.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 39.
- ۱۳۲ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین، ۴۶/۳/۱۸ / ۲۷ اسفند ۲۵.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, pp. 36-8.
- ۱۳۳ . هنگامی که پیشه‌وری در گفت و گو با باقروف، در استدعای عدم قطع حمایت شوروی از فرقهٔ دموکرات، چند بار از حال رفت، باقروف نسبت به ثبات ذهن او نگران شد.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 117, pp. 66-9.
- ۱۳۴ . باقروف به استالین، ۴۵/۱۲/۲ / ۱۱ آذر ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 142.
- ۱۳۵ . باقروف درخواست آنها را برای استالین ارسال داشت، ۴۵/۱۲/۲ / ۱۱ آذر ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 143.
- ۱۳۶ . باقروف به استالین، ۴۵/۱۲/۱۴ / ۲۳ آذر ۲۵.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 160.
- ۱۳۷ . مصاحبه با فروغیان رهبر یکی از واحدهای فدایی، مه ۱۹۹۸.
- ۱۳۸ . فروغیان که هنگام مرگ پیشه‌وری با او بود اصرار دارد که این واقعه تصادفی بیش نبود. ولی بنا به نوشتهٔ برزکوف مترجم استالین، تصادف اتومبیل در جاده‌های کوهستانی یکی از راه‌های مورد علاقهٔ استالین برای «نابدید کردن» افراد بود. در زمرهٔ قربانیان این گونه «تصادفات» از آپرسیان کنسول سابق شوروی در سین کیانگ یاد شده و همچنین لیتوینوف کمیسار سابق شوروی در امور خارجه بنگرید به:
- V. Berezhkov, *At Stalin's Side* (New Jersey: Carol Publishing Group, 1994), pp. 316-18.

WALDEMAR SWIERZY



کاوه بیات



حرکت جدایی‌طلبانه‌ای که در مراحل پایانی جنگ دوم جهانی در آذربایجان به صورت حکومت مستعجل فرقهٔ دموکرات، برای دوره‌ای کوتاه تاریخ معاصر ایران را تحت‌الشعاع خود قرار داد، آنچنان هم تحرک غیرمترقبه و دور از انتظاری نبود؛ مقامات نظامی و امنیتی شوروی از مدت‌ها قبل از شروع جنگ با ارائهٔ برنامه‌هایی برای تربیت و تعلیم کادرهای لازم و همچنین فراهم آوردن یک رشته گفتارهای مناسب این تحركات، در مقام تهیه و تدارک برآمده و به محض اشغال ایران توسط قوای ارتش سرخ در شهریور ۱۳۲۰ نیز برنامه به مرحلهٔ اجرا درآمد.^۱ در حالی که تعداد اعضاء گروهی که مأمور این نوع امور بودند در عرض سه ماه از حدود پانصد نفر به چند هزار نفر افزایش یافت، حوزهٔ فعالیت‌های «فرهنگی» آنها نیز به سرعت توسعه پیدا کرد.^۲ نتایج حاصل از این تلاش و تکاپو یعنی انتشار روزنامه‌هایی با مضامین جدایی‌طلبانه و تقویت گفتارهایی از این دست با یک رشته برنامه‌های فرهنگی جنبی از قبیل تشکیل گروه‌های تئاتر و نمایش فیلم‌های تبلیغاتی ... موضوعی نبود که از دید ایرانیان مخفی بماند و نادیده انگاشته شود.

این نوشته به بررسی یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این توجه از سوی شخصیتی اختصاص دارد که بنا به دلایلی چند، بی‌گمان در ردیف اول صاحب‌نظران ایرانی در این حوزه قرار می‌گرفت یعنی

سید احمد کسروی. کسروی از جمله آذربایجانی‌هایی بود که از ایام جوانی، خود در جریان تحولات انقلاب مشروطه در تبریز قرار داشت و در سال‌های بعد نیز در مقام مهم‌ترین مورخ این موضوع بر دانش و آگاهی خود در این زمینه افزود.^۲ و از آنجایی که تحریک و تحرک در جهت جدایی‌افکندن میان آذربایجانی‌ها و دیگر ایرانیان، از همین دوره آغاز شده بود، با سوابق کار نیز آشنایی کامل داشت. کسروی می‌نویسد هنگامی که اندک زمانی بعد از اشغال ایران «... از تبریز آگاهی‌های ناخوشی...» رسید «... با کسانی از همشهریان گفتیم من به آنجا روم. به ویژه که در این میان تلگراف‌هایی می‌رسید و یک دسته رفتن مرا خواستار می‌شدند...». لہذا در نیمه‌های آبان ۱۳۲۰ کسروی به مدت ده روز به تبریز رفت.^۳ یکی از نخستین نتایجی که از این سفر گرفت آن بود که «... سخنانی که درباره تبریز در تهران پراکنده گردیده بیجاست. تبریزیان با آن کوشش‌هایی که درباره بزرگی و پیشرفت ایران کرده‌اند نشدنیست که در آرزوی جدا شدن خود باشند. داستان چیز دیگر است.»^۴ داستان، داستان دلگیری مردم از کارکنان دولت بود. به نوشته کسروی، آذربایجان «... در پیشامدهای اخیر زیان و گزند سختی دیده...» بود ولی در این میان «... آنچه بیشتر از همه به مردم ناگوار افتاد رفتارهای نامردانه خود کارکنان دولت بود، زیرا در چنان هنگامی به جای چاره‌جویی به مردم همه در پی گریختن بوده‌اند. به جای خود که در چنان گیر و داری از چپاول و پول دزدی چشم‌پوشیده‌اند و کارهایی کرده‌اند که بسیار زشت بود...». در روزهای نخست فروپاشی و اشغال «... که تبریز به یکبار بی‌نگهبان بوده و چون به دسته‌هایی از مهاجران و ارمنیان تنگ داده شده بود، هر زمان بیم تاراج شهر و کشتار مردم می‌رفته، در چنین هنگام بی‌مناسبتی دو سه تن جوانمردانه یا پیش‌نهاده و با رفتن نزد کماندان روسی و گفتگو کردن اندکی جلو گرفته ...» بودند.^۵ «تبریزیان می‌گویند کارکنان دولت دیروز با صد درستی و ناهنجاری با ما رفتار می‌نمودند و امروز همین که بیمی نمودار شد بیشترشان با صد نامردی ما را گزاردند و رفتند...»^۶.

یکی از نمونه‌های اصلی این بحث و گله‌گذاری تبریزیان عملکرد عبدالله مستوفی در ایام تصدی استانداری آذربایجان شرقی در خلال سال‌های ۱۳۱۷-۱۸ بود. اگر چه مستوفی در تحولات شهریور ۱۳۲۰ در آذربایجان نبود و در زمره مأموران وظیفه‌ناشناس آن روزها قرار نداشت ولی در حقیقت در تمامی مباحث و نوشته‌هایی که در این سال‌ها - و در سال‌های بعد - پیرامون «درستی و ناهنجاری» کارکنان دولت مرکزی نسبت به تبریزی‌ها منتشر شد، نام او نماد اصلی این بحث را تشکیل داد. به نوشته کسروی «... از بد رفتارهای او داستان‌های بسیار می‌گویند [ولی] من چون با آقای مستوفی دوست بوده‌ام و از این سو از همدردی با تبریزیان خودداری نمی‌توانم، اینست به هیچ سخنی در این باره برنخاسته و پیشنهاد می‌کنم دولت در این باره به بازجویی‌هایی برخیزد. دادخواهان نیز توانند دادخواهی کنند و گله‌های خود را از راه قانونی دنبال نمایند...»^۷.

کسروی بعد از طرح این بحث و بیان شمه‌ای از «... این‌ها و برخی چیزهای دیگر [که] آذربایجانیان را از تهران گله‌مند و دل‌سرد گردانیده...» بود، نظر اصلی خود را نیز ابراز داشت. به عقیده او «... این داستان، داستان تهران و آذربایجان و جدایی میانه شهرها نیست...» بلکه داستان بدآموزی‌های سال‌های اخیر بود «... داستان درس خواندن و دچار بدآموزی شدن و آزادگی و مردانگی و غیرت را از دست دادن است، داستان نداشتن یک راه است...» وقتی حدود سی سال است که «... روزنامه‌ها پی‌پی می‌نویسند، زندگی مبارزه است، باید زیرک بود، پول در آورد، شعرهای غیرتکش خراباتی را به چاپ رسانیده، میان مردم...» پراکنده می‌کنند... آیا این بدآموزی‌ها بی‌اثر خواستی بود؟^۹

نکته دیگری که کسروی بر آن تأکید داشت آن بود که «... در همین پیشامد چند تن از خود آذربایجانیان نیز نامردی نموده و در چنان هنگامی مردم را گزارده و خود بیرون رفته‌اند. از آن سوی... چند تن از تهرانیان در مراغه و مرند و جاهای دیگر ایستادگی کرده‌اند... پس گله و ناله شما از بی‌دردان بایستی بود نه از تهرانیان».^{۱۰}



این مقاله که نخستین نوشته کسروی از رشته نوشته‌هایی بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در واکنش به گله‌گزاری‌هایی بیان شد که از جانب برخی از گروه‌های آذربایجانی ابراز می‌شد، دو ویژگی داشت که تا به آخر بحث نیز بر جای ماند. یکی طرح و بحث مسائلی آذربایجان بود و جوانب مشخصی که این موضوع در ارتباط با دیگر تحولات و رخداد‌های جاری در آن سامان به خود گرفت و دیگری نیز گریز گاه به گاه کسروی به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی برآمدن این گونه کنش‌ها و رفتارهای نامناسب که به دیدگاه خاص او از گردش روزگار و جهانی‌بینی کلی‌اش ارتباط داشت. مانند بحث «بدمواری‌های سال‌های اخیر و مادی‌گرایی جراید و غیره» که ملاحظه شد. اگر چه هر دوی این مباحث مهم و درخور توجه‌اند ولی در این بررسی فقط به قسمت اول این بحث، یعنی مسائلی آذربایجان از دید کسروی و راهی که برای حل و فصل آنها در نظر داشت پرداخته می‌شود.

در پی یک چنین پیش‌درآمدی، دور بعدی بحث در اواسط زمستان ۱۳۲۰ هنگامی آغاز شد که تمامی نشانه‌های موجود از جدی بودن این موضوع حکایت داشت. به نوشته کسروی ظاهراً «...سخنانی که درباره تبریز در تهران پراکنده گردید...» چندان هم بیجا نبود. اگر چه بخشی از این داستان، داستان دلگیری‌های مردم آذربایجان بود ولی اصل داستان تلاش سازمان‌یافته‌ای بود که برای مهم جلوه دادن این دلگیری‌ها آغاز شد و بهره‌ای که می‌بایست از طرح این گونه مسائل برده شود. کسروی که خود به دلیل آذربایجانی بودن و همچنین پژوهش‌هایی که در تاریخ آذربایجان داشت، بیش از بسیاری از دیگر صاحب‌نظران امر در این زمینه آگاهی داشت، بخش مهمی از تلاش و تکاپوی بعدی‌اش را بر شناسایی این رشته تلاش‌ها و رویارویی با آنها قرار داد. به علاوه اینک روزنامه پرچم را نیز بنیان نهاده بود و لهذا در این جهد و جهاد، ابزاری به مراتب موثرتر از ماهنامه پیمان در دست داشت.

درباره آذربایجان

«چون دارنده این نامه برخاسته آذربایجانست، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر نخستین گفتار در نخستین شماره آن، درباره آذربایجان باشد.» با این جمله، «درباره آذربایجان» یکی از مهم‌ترین نوشته‌های کسروی در این زمینه در شماره اول روزنامه پرچم آغاز شد. او سپس در اشاره به رشته گفتگو‌هایی که از شهریور ماه گذشته «... درباره آذربایجان در تهران پیدا شده ...» است خاطر نشان ساخت: «... آنچه ما می‌دانیم در آذربایجان حادثه یا حالی که شایسته نام 'غائله' باشد نیست. آری در شهریور ماه که آن تبدلات روی داد در آذربایجان ناامنی‌هایی آغاز شد؛ کردان به تاراجگری برخاستند، در قره‌داغ و آن پیرامون نابسامانی‌هایی پدید آمد ولی این‌ها تازگی نداشت و آن‌گاه مخصوص آذربایجان نبود ...»^{۱۱} در بسیاری دیگر از نقاط ایران نیز تحولات مشابهی روی داده ولی «... یک چیز شگفتی که در آذربایجان برخلاف انتظار...» روی داد بحث زبان بود و به عبارت دقیق-

تر... انتشار روزنامه‌های... که چند تن می‌نویسند و هواداری جدّی از زبان ترکی می‌نمایند...» کسروی که خود در آن ایام در تبریز بود چون به پرس و جو برخاست و علل امر را جویا شد پاسخ دادند «... این روزنامه همان *آذربایجان* است که در سال ۱۳۲۴ - سال نخست مشروطه - نشر می‌شد و نیمی فارسی و نیمی ترکی بود...» و آنها «... پیروی از آن...» می‌نمایند.^{۱۲}

ولی همان‌گونه که کسروی در ادامه خاطر نشان ساخت این تنها ظاهر کار - «عنوانی» - بیش نبود. «... سپس دیده شد که گفتارها درباره ترکی نوشتند و هواداری جدّی از آن زبان نموده چنین گفتند باید درس‌ها در استان‌ها ترکی باشد» و نام این کار را «نهضت *آذربایجان*» نهادند.^{۱۳} کسروی که اصولاً طرح این نوع مباحث را در آن ایام نابهنگام می‌دانست، زیرا اینک «... جهان برآشفته و همگی توده‌ها شب و روز در پی تأمین آزادی و استقلال خود می‌باشند...» به علاوه «... لشکرهای دو دولت همسایه [نیز] در خاک ما هستند و باید هر گونه دو سخنی را فراموش کرد...» این نکته را نیز تصریح کرد که در پاسخ به این نوع مطالب سر مجادله با این روزنامه - *آذربایجان* - یا آن روزنامه - از جمله شاهین تبریز که در حاشیه گفتارهایی مشابه چاپ می‌کرد - را ندارد. روی سخنش تنها با *آذربایجانیان* بود؛ آن جراید «... سخن‌هایی نوشته‌اند و دلیل‌هایی آورده‌اند و اکنون نوبت ماست که بنویسیم و به دلیل‌های آنان پاسخ دهیم...» زیرا در نهایت «... داوری با مردم *آذربایجان* خواهد بود».^{۱۴}

کسروی پاسخ خود را از همان موضوعی آغاز کرد که در واکنش به پرس و جوی اولیه او درباره علل ترکی نویسی جراید مزبور عنوان شده بود، یعنی انتشار روزنامه *آذربایجان* در دوره مشروطه و پیشینه امر. او بعد از اشاره به تأسی میرزا آقا بلوری، مدیر *آذربایجان* مذکور از نشریه *ملانصرالدین قفقاز*، از دیگر چهره‌های مطبوعاتی‌ای یاد می‌کند که در همین ایام «کم‌کم به هوس افتادند که روزنامه‌هایی به ترکی نشر کنند...»؛ کسانی چون میرزا حسین‌خان عدالت که *آنادیلی* را منتشر کرد، روزنامه‌ای به نام صحبت و بالاخره منافزاده نام که شکر را چاپ کرد ولی این نوآوری‌ها بنا به دلایلی که کسروی در این گفتار فقط به نحوی گذرا بدان‌ها اشاره کرد «... پیش نرفت و هر یکی بیش از چند شماره بیرون نیامد. از آن سوی کسان هوشیاری به زیان آنها پی برده و به جلوگیری کوشیدند...».^{۱۵}

این گذشت و تلاشی در این زمینه صورت نگرفت، تا سه چهار سال بعد در ایام، جنگ اول جهانی. در یک دوره از این سال‌های دهشتناک که *آذربایجان* نیز چون دیگر ایالات غربی ایران میان سپاهیان روسیه و عثمانی دست به دست می‌گشت، در مراحل پایانی جنگ در یک دوره از چیرگی عثمانی‌ها بر تبریز، برای از سرگیری این رشته از هم گسسته تلاش دیگری به عمل آمد. ترک‌های عثمانی مجدالسلطنه افشار را به ایالت گماشته بودند و «... این مجدالسلطنه هوادار زبان ترکی بود و یک روزنامه‌ای به نام *آذرآبادگان* بنیاد نهاد که گفتارهای آن را میرزا تقی‌خان رفعت می‌نوشت و

نیک به یاد دارم که نخستین گفتار آن زیر عنوان 'آذربایجان نه دیمکدر' در پیرامون نام آذربایجان و نویسنده مغرض گفته‌های پوچ و بی‌مغز برهان قاطع و دیگر فرهنگ‌ها را به گواهی آورده بود ولی این روزنامه نیز پیش نرفت و پس از چند شماره‌ای از بین رفت.^{۱۶}

اگر چه با عقب‌نشینی قوای عثمانی و برچیده شدن بساط آنها از تبریز، این دور از ترویج ترکی‌گرایی نیز بی‌ثمر ماند ولی در عوض واکنش‌های ماندگارتری را به دنبال آورد. پس از بازگشت تعدادی از سران شعبه آذربایجانی حزب دموکرات ایران مانند شیخ محمد خیابانی و نوبری و بادامچی که در همان ایام به دستور فرماندهی نظامی عثمانی بازداشت و تبعید شده بودند،^{۱۷} دموکرات‌ها در نشست عمومی که در تبریز بر پا داشتند «... از رفتار میرزا تقی‌خان گفتگو به میان آورده و او را یک مرد بدخواه کشور دانسته، از میان فرقه بیرون کردند و در همان نشست تصمیم گرفته شد که پس از آن، گفتگو در مجالس حزبی با فارسی باشد...»؛ کسروی که در آن جلسه شرکت داشت در توضیح بیشتر افزود «... آن روز بیش از هزار تن حاضر بودند و نیک به یاد دارم که چون پیشنهاد درباره گفتگو با فارسی به میان آمد و تصمیم گرفته شد گفتارها از همانجا به فارسی تبدیل گردید.»^{۱۸}

ما و دیگران

کسروی بعد از طرح پیشینه بحث «... برای آنکه نخست تاریخچه داستان دانسته گردد و این روشن باشد که در این باره تصمیم‌های پیاپی از سوی پیشروان و هوشیاران آذربایجان گرفته شده ...» است،^{۱۹} به بحث و بررسی نکاتی پرداخت که اینک پس از گذشت بیست و چند سال از سوی نشریاتی چون *آذربایجان* در حمایت از ترویج زبان ترکی عنوان می‌شد. یکی از این مدعیات آن بود که «... در تشکیل دولت‌ها و ملت‌های متمدن امروز زبان، دین، نژاد، رنگ و غیره مورد توجه نیست...» که به نظر کسروی سخن بیهوده‌ای بیش نبود. به عقیده او کاملاً آشکار است «... دو دسته که در زبان یا در نژاد یا در کیش جدا بودند در میان آنان دو تیرگی خواهد بود و با یکدیگر همچشمی و کینه‌ورزی خواهند داشت...» به علاوه «... حقایق امروز و دیروز ندارند و همیشه یکیست. گنجاندن یک کلمه 'متمدن' در میان جمله نیز کمکی به شما نخواهد داشت. توده‌ها چه با تمدن و چه بی‌تمدن باید تا می‌توانند از هر باره یکی باشند و گرنه زبان خواهند دید...».^{۲۰}

از آنجایی که مدعی در پی این استدلال خود در اشاره به پاره‌ای از این کشورها از بلژیک و سوئیس مثال آورده بود و آنکه «... در سوئیس به سه زبان مختلف حرف می‌زنند، در بلژیک دو زبان جداگانه شایع و معمول است...» کسروی نیز در پاسخ، با تأکید بر آنکه «... ما را با سوئیس و بلژیک کاری نیست، ما باید در اندیشه خود باشیم و به دردهای خود چاره کنیم...» از تذکر این نکته نیز فروگذار نکرد که «... اگر بلژیک یا سوئیس گرفتار یک دردی هستند نباید ما نیز خود را گرفتار

کنیم. اینکه در سوئیس یا در بلژیک دو یا سه زبان هست این از نیکی آنان نیست که شما هم پیروی کنید...» به علاوه، همان‌گونه که کسروی پرسید «چرا شما سوئیس و بلژیک را که حالشان بر ما چندان روشن نیست می‌بینید ولی دولت اطریش را که داستانش بیرون افتاد و همه دانستند فراموش می‌کنید؟ چرا به یاد نمی‌آوردید که دولتی به آن بزرگی و نیرومندی چون از نژادها و زبان‌های گوناگون پدید آمده بود سال‌ها گرفتار کشاکش‌های درونی بود و ... در فرجام کار نیز در سایه همان چند تیرگی از هم پاشید و نابود گردید...»^{۲۱}

از دیگر نکاتی که کسروی در مع‌الفارق بودن این قیاس طرح کرد، ویژگی‌های آن دو کشور بود و تفاوتی اساسی میان آنها و ایران؛ «... در آن کشورها چون دو یا سه نژاد است دو زبانی در میان می‌باشند و چون هر دسته به زبان و نژاد خود علاقه‌مند هستند به همان حال اختلاف باز مانده‌اند [ولی] این کجا و داستان آذربایجان کجا؟ مردم آذربایجان جز ایرانی نیستند و زبانشان جز فارسی نبوده، هنوز نشانه‌های فارسی با فراوانی بسیار در آن سرزمین پایدار است. خود همان نام «آذربایجان» فارسی است... آذری که زبان خاص آذربایجان و خود شاخه‌ای از فارسی بوده هنوز از میان نرفته و در خلخال و قره‌داغ، گلین قیه و زنوز و دیگر جاها سخن گفته می‌شود. آذربایجانیان در همه مدتی که ترکی در آنجا رواج گرفته نوشتن زبان فارسی را رها نکرده‌اند. یک آذربایجانی فارسی را بهتر از ترکی می‌خواند، یک روزنامه فارسی را بیشتر از یک روزنامه ترکی دوست می‌دارد...»^{۲۲}

از آنجایی که در این میانه و به ویژه پس از ملاحظه تلاش ترک گرایان عثمانی برای زیر سؤال بردن هویت ملی آذربایجانی‌ها، یکی بودن زبان صلاح توده ایران دانسته شد «... این دلیل جوانمردی آذربایجانیان است که از احساسات خودخواهانه جلو گرفته و تعصب جاهلانه را کنار گزارده و در راه سعادت توده و کشور پیشگام گردیده و می‌گویند باید از ترکی چشم پوشید و تا می‌توان رواج فارسی را در میان آذربایجانیان بیشتر گردانید...» و این اندیشه‌ای است که «... خود آذربایجانیان در نتیجه خردمندی و پاکدلی پیدا کرده‌اند و خود پیش افتاده و آن را به جریان گزارده‌اند...»^{۲۳}

کسروی که بیشتر نیز در اشاره به فراز و فرود تجربه ترکی نویسی در جراید عصر مشروطیت به جوانی از پیشقدم شدن آذربایجانیان در ترویج زبان فارسی اشاره کرده بود، در توضیح بیشتر، با صرف‌نظر از پیشینه تاریخی رواج زبان فارسی در آذربایجان که خود بحثی مفصل بود، از «... این سی و اند سال که دوره مشروطه در ایران آغاز شده و در توده یک توجهی به این گونه موضوع‌ها پیدا گردیده...» یاد کرد و این پرسش را مطرح کرد که در این ایام «... آیا مردم آذربایجان خود خواهان رواج فارسی در آن سرزمین بوده‌اند یا دولت به چنین کارشان واداشته...» است؟ و پاسخ وی بدین پرسش نیز آن بود که در «... این سی و اند سال اگر چند سال آخر را از دور پادشاهی رضا شاه به کنار بگذاریم، همیشه آذربایجان نیرومند بوده و در این گونه کارها رشته را در دست داشته، به ویژه

در سال‌های نخست جنبش مشروطه که آذربایجان نیرویش بیش از همه ایران... بود. حال پرسشی که بر جای می‌ماند و از نظر کسروی اهمیت داشت آن بود که چرا در اوج این نیرومندی «... به هواداری از ترکی برنخاستند، چرا همیشه هوادار رواج فارسی بوده [اند]؟»^{۲۴}

در ادامه این بحث کسروی ضمن اشاره به نمونه‌هایی دیگر از تأکید آذربایجانی‌ها بر ترویج زبان فارسی از «... کار ناستوده‌ای که در این سال‌های آخر رخداد...» نیز یاد کرد که اشاره مجددی بود به موضوع عبدالله مستوفی و امثال او؛ آنکه «... برخی از مأموران دولتی که از تهران [به آذربایجان] رفته‌اند، فضولانه به این موضوع زبان دخالت کرده‌اند و به آذربایجانیان به نام آنکه ترکی زیانند بی‌احترامی کرده‌اند...» و این ماجرا «... به کسان بسیار برخورد و من هم نمی‌خواهم از گناه آنان درگذرم. بلکه چنان که گفته‌ام همان پست نهادن بی‌فرهنگ را در ستون‌های پرچم دنبال خواهیم کرد و کیفرشان خواهیم داد. چیزی که هست شماره آن مأموران از ده نمی‌گذرد و به هر حال رفتار زشت آنان جلوگیری مقصد بزرگی نتواند بود. مثال فارسی می‌گوید: 'به دهان سگ دریا ناپاک نگرده'»^{۲۵}

مقاله «درباره آذربایجان» که در این بررسی تنها به جوانبی از آن پرداخته شد، تقریباً بسیاری از مواضع و دیدگاه‌های کسروی را در این زمینه در خود داشت و روزنامه پرچم نیز که در این میان با اختصاص بیش از پیش ستون‌هایش به اخبار و مسائل آذربایجان به تدریج موقعیتی در مقام یک سخنگوی مهم آن حوزه یافته بود نیز با در نظر داشتن این مواضع و دیدگاه‌ها، تحولات جاری در آذربایجان و مباحثی را که در آن سامان مطرح می‌شد، دنبال کرد.

وظیفه دولت

علاوه بر موضوع زبان ترکی - مهم‌ترین وجه این بحث - که در ادامه این بررسی باز هم بدان اشاره خواهد شد، موضوع بد رفتاری پاره‌ای از مأمورین دولتی به وقت اقتدار و وظیفه‌شناسی آنها به هنگام سختی، از دیگر مضامین عمده‌ای بود که در پرچم دنبال شد. کسروی نوشته بود که این «پست نهادن بی‌فرهنگ را در ستون‌های پرچم دنبال خواهیم کرد و کیفرشان خواهیم داد» و به وعده خود نیز عمل کرد.

همان گونه که اشاره شد بخشی از این بحث که به «سوء استفاده ... برخی مأمورین از توانایی دولت...» مربوط می‌شد که «... نه تنها با مردم بد رفتاری کرده‌اند [بلکه] از بی‌خردی و بدنهادی، آذربایجانیان را ترک نامیده و از دیگران جدا گرفته و توهین‌هایی کرده‌اند...» بحثی که عمده‌تاً در حول و حوش نام عبدالله مستوفی استاندار پیشین آذربایجان شرقی دور می‌زد. به نوشته کسروی «... در این باره بیش از همه نام [او] برده می‌شود و ما نمی‌دانیم این مرد چه رفتاری کرده که تا این اندازه دلها را پر از کینه گردانیده...» است.^{۲۶}

تا جایی که اطلاع در دست است به نظر نمی‌آید که بر اساس توصیه‌های کسروی در این زمینه - یعنی تعقیب قضایی این مسئله - عملی صورت گرفته باشد. احتمالاً آنهایی که به این بحث دامن می‌زدند بیشتر در فکر تهییج و تبلیغ بودند تا تعقیب و رسیدگی. کما اینکه وقتی که چندی بعد در اوائل فروردین سال ۱۳۲۱ باز هم یکی از خوانندگان پرچم طی نامه‌ای از علل عدم رسیدگی دولت به این پرسید و خواستار آن شد که «... این قضیه را در پرچم تعقیب نمایند که مستوفی را به محاکمات جلب نموده و به کارهای او در موقع استانداریش در آذربایجان رسیدگی نمایند...»، کسروی در مقاله‌ای تحت عنوان «دست از گریبان بدان نباید برداشت» پاسخ داد «... با آنکه با مستوفی دوست بودیم از نوشتن بدی‌های او باز نایستادیم و کنون هم نمی‌ایستیم ولی باید دانست که همین نوشتن‌ها و گفتن‌ها خود یک کیفری برای بدکاری‌های مستوفی است. شما چه کار با دولت دارید خودتان بدان را به داوری کشید و به سزا رسانید. خواهید گفت به چه سزایی؟ می‌گویم به این سزا برسانید که او را بد نهاد بشناسید، شایسته احترام ندانید، اگر در جایی روبرو شدید بی‌احترامی کنید، سلامش ندهید و سلامش نگیرید، اینها خود کیفریست. از آن سوی شما اگر محاکمه مستوفی را می‌خواهید کسانی را که به چوب بسته یا به زندان انداخته، بیایند در دیوان کیفر دادخواهی نمایند. این کارها از نظر قانون هم خوبست و هم می‌توانید از این راه او را محکوم به زندان گردانید...»^{۲۰}

ولی همان‌گونه که اشاره شد این ماجرا بیشتر عنوانی بود جهت طرح بعضی گفتارهای دیگر و کسروی نیز از اهمیت و معنای آنها غافل نبود. در همان نامه، نویسنده از این سخن به میان آورده بود که در اثر پیشامد چنین رفتارهایی بود که «... از آن موقع یک عداوت نسبت به فارس‌ها در من تولید شده و هم اکنون آن کینه در دل من باقی است...» سخنی که مایه شگفتی کسروی شد و از او پرسید چگونه «... رفتار زشت یک تن را عنوان گرفته‌اید که با توده خود دشمن کنید؟ فارس‌ها کیستند، آیا جز برادران شما نیستند؟... بدگویی یک تن مستوفی دلیل آن است که شما هم با هم‌میهنان خود دشمن شوید...؟»^{۲۱}

اگر چه کسروی در این نوشته از بحث بیشتر اجتناب کرده و فقط به این اشاره اکتفا کرد که «... به نام همشهریگری از سوی شما این سخن را تأویل کرده می‌گویم خشم بر شما چیره بود و این جمله را خشم بر زبان شما روان گردانید و گر نه هر گاه صدها مستوفی در میان باشند شما ... چشم از ایرانیگری نخواهید پوشید...»^{۲۲} ولی در دیگر نوشته‌هایی که در این مقوله نوشت زمینه‌های کلی برآمدن چنین آرایبی را مورد بحث قرار داد. استدلال کلی کسروی بر آن بود این نوع شکایات و گلایه‌ها «... بیش و کم همه جا هست. آن بدرفتاری‌ها و نادرستی‌ها که می‌گویید در همه جا بوده و علت آن نه داستان آذربایجان و عراق و یا مسئله ترک و فارس، بلکه بدی‌خوی‌ها و تباهی اندیشه‌ها و بالاخره نبودن یک راهی برای زندگانی است...»^{۲۳}.

به نوشته کسروی «... این خود یک گرفتاری است که مأمورین دولت در هر شهری که هستند مردم آنجا را نمی‌پسندند و [از] نکوهش و ریشخند دریغ نمی‌گویند، ...» و در توضیح بیشتر این گرفتاری اساسی از مشاهدات اخیر خود در آذربایجان نوشت: «... دو سال پیش به رضائیه رفتم و دیدم تبریزیان و اردبیلیانی که در اداره‌های آنجا هستند با یک زبان تلخی از مردم رضائیه بد می‌گویند و تو گویی آنان را یک جنس دیگر می‌شمارند...» و این گرفتاری فقط به تبریز و رضائیه محدود و منحصر نبود در بسیاری از دیگر شهرهای ایران نیز وضع بر همین منوال بود.^{۳۴}

علت اصلی بروز چنین تشنت و تفرقه‌فراگیری نیز از نظر کسروی بدان باز می‌گشت که «یک دسته مردم... باید یک مقصد مشترکی داشته باشند تا با هم یکی گردند و با هم مهربان باشند...» و از آنجایی که یک چنین مقصد مشترکی در کار نبود «ناگزیز زندگانی می‌رود بر روی شخصیت» و تبعات حاصل از این امر.^{۳۵} بسیاری از مباحثی که کسروی دنبال می‌کرد در نهایت به همین «مقصد مشترک» برمی‌گشت و با آنکه ارائه تعریفی از این مقصد از یک سو و شناسایی عواملی که به صورت مجموعه‌ای از یک رشته سنن و باورهای فرهنگی و اجتماعی که به اعتقاد کسروی سد راه رسیدن به این هدف بودند، به نحوی فزاینده او را درگیر کرد و در این درگیری همچنان بر تعداد دشمنان او افزوده شد، ولی با تمامی این تفصیلات کارکرد پرچم در مقام تربیون اصلی آذربایجانی‌ها میهن‌پرست و آینه‌آمال و نگرانی‌های آنها، کماکان به قوت خود بر جای ماند.

کسروی در عین مخالفت و رویارویی با مباحث ناروایی که سعی می‌شد در لفاف پرداختن به دلنگی‌های آذربایجانیان بیان شود، از همراهی با گلایه‌هایی که بر حق می‌دانست نیز ابا نداشت. همان گونه که دیدیم او داوری‌هایی کلی از آن دست را که در باب وظیفه ناشناسی مأمورین دولت در روزهای تنگ و سخت شهریور ۱۳۲۰ مطرح شد را نمی‌پذیرفت و آن را «... داستان آذربایجان و تهران...» نمی‌دانست به این دلیل که «... در میان مأمورین که می‌گوئید روز سختی نایستاده و به وظیفه خود عمل نکردند از خود آذربایجانیان هم بوده‌اند. اینها نیز آن وظیفه ناشناسی کرده‌اند...» در حالی که از سوی دیگر بودند کسانی از «... تهرانی و اسپهانی [که] مردانگی نموده و ایستاده و وظیفه خود را انجام داده‌اند که شما خود از آنها ستایش می‌کردید و رضایت می‌نمودید...»^{۳۶} ولی با این حال برخی از این گلایه‌ها را درست می‌دانست و بر این باور بود که در مواردی چند نسبت به آذربایجان تبعیض‌هایی روا شده بود.

گلایه‌های بر حق

علاوه بر داستان «دو بخشی» شدن آذربایجان - یعنی تقسیم آن به دو استان آذربایجان شرقی و غربی در تقسیمات جدید کشوری در دوره رضاشاه که به نوشته کسروی «دانسته نشد چه علتی

برایش یاد می‌کردند و چه سودی از آن چشم می‌داشتند [ولی] در نظر خود آذربایجانیان جز نشان کینه‌ورزی به آن سرزمین شمرده نمی‌شد...»^{۳۷} گلایه‌های دیگری هم در کار بود. یکی از این گلایه‌ها «بی‌پروایی دولت به شهر تبریز و آبادی آن» بود. به نوشته کسروی «... در بیست سال گذشته در تهران و برخی از شهرهای دیگر خیابان‌ها باز شده و عمارت‌های بزرگ ساخته گردیده و هر یکی در زیبایی و آراستگی افزوده، جز در تبریز که توجه شایانی به او نشده... بود. فقط در زمان ایالت امیرلشکر عبدالله خان طهماسبی در نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی برای رسیدگی به وضعیت شهری تبریز رشته اقداماتی آغاز شد که آنها نیز در مراحل بعد موضوع پیگیری قرار نگرفتند.»^{۳۸}

مورد توجه «ملوکانه» قرار نداشتن تبریز - یا تصور چنین موضوعی - از جمله عللی بود که کسروی در توضیح این امر عنوان کرد. به نوشته او «... در زمان گذشته چنین پراکنده شده که او - [شاه] - از تبریز بدش می‌آید و این سخن گویا بی‌پایه نبود و یک علتی هم داشت. این موضوع چه راست و چه دروغ، کارکنان دولتی به همین بهانه دست به آبادی شهر نمی‌زدند و بسیار بیشتر از آنچه خواست آن شاه بود به تبریز بی‌پروایی نشان می‌دادند.»^{۳۹}

کسروی در مورد اساس و پایه این بی‌مهری و علتی هم که ظاهراً داشته است توضیحی نداده ولی در عوض در مورد زمینه‌های بهانه قرار گرفتن چنین برداشت‌هایی توضیحاتی ارائه کرد که نه فقط در این مورد خاص که اصولاً در باب خلق و خوی ما ایرانیان بسیار گویا و صادق بود. او نوشت «... یک چیز شگفتی این است که بسیاری از ایرانیان می‌خواهند چنین وانمایند که در سیاست کشور واردند و رازهایی نهانی را می‌دانند. چنین وانمودی لذت برای ایشان دارد. این است همین که چیزی را از دور - آن هم با گمان و پندار - می‌فهمند، چند برابرش بزرگ می‌گردانند و همان را دستوری یا پروگرامی برای رفتار و کردار خود می‌گیرند...»^{۴۰} کسروی تردید نداشت که داستان تبریز و بی‌میلی منتسب به شاه نیز از همان قسم بود. «... بی‌گفتگوست که او [شاه] سخن در این باره به کسی نگفته و دستوری به یک اداره‌ای نداده بود. تنها از برخی قراین چنین فهمیده می‌شد. با این حال هر شهرداری همان را برای خود پروگرامی گرفته و به آبادی تبریز نمی‌کوشید، بلکه تا می‌توانست بدرفتاری نشان می‌داد.»^{۴۱}

ولی این امر فقط به مؤسساتی چون شهرداری و غیره محدود و منحصر نمی‌شد. کسروی می‌نویسد در سال ۱۳۱۸ که به رضائیه رفت «... در آنجا رئیس یکی از اداره‌ها را دیدم که فضولانه نقشه ویران کردن تبریز و آوردن تبریزیان را به رضائیه کشیده و سخن را چنین آغاز کرد: اکنون که مقتضی نیست تبریز آباد گردد... من گفتم چرا مقتضی نیست؟!... سری تکان داد - [و لابد با یک نگاه عاقل اندر سفیه] - چنین گفت: آخر یک نظریاتی هست... ناگزیر شدم بگویم اینها همه

ولی این امر فقط به مؤسساتی چون شهرداری و غیره محدود و منحصر نمی‌شد. کسروی می‌

بندارهای پوچیست که شما در دل جا داده‌اید و یک چنین عنوان پوچی مایه ویرانی شهری گردیده... است. «... شهری که پس از تهران بزرگترین شهرهای کشور است و با همه کوچ‌های بیابی که در سال‌های اخیر روی داده باز بیشتر از دیگر شهرها مردم دارد. شهری که یازده ماه با لشکرهای محمدعلی میرزا جنگید و مشروطه را نگهداشت و حق بزرگی به همه کشور دارد.»^{۴۲}

کسروی ریشه برخی از این دردسره‌های تبریز را در همین بزرگی و نقش پر رنگ می‌دید؛ «... راست است با آذربایجان بدرفتاری بیشتر شده و علت آن شهرت و آوازه آذربایجان است...» و از آنجایی که در آشفته‌گی یک روزگار عاری از یک «مقصد مشترک» «... از هر کسی نیکی بیشتر سر زند با او دشمنی بیشتر باشد. آذربایجان هم قربانی این ماجرا شده بود. «... آذربایجان چون در قضایای مشروطه جانفشانی کرده و شهرتی به دست آورده این شهرت حسد بدطینتان را تحریک می‌کند و اینست چون مأموریتی می‌یابند و به آنجا می‌روند خودداری نتوانسته در بدرفتاری و بدزبانی اندازه نمی‌شناسند.»^{۴۳}

تلاش و تکاپوی کسروی در حوزه آذربایجان فقط به فعالیت‌های مطبوعاتی محدود نبود. در حالی که پرچم با اختصاص بخشی از ستون‌های خبری خود به تحولات جاری در آن حدود، انتشار نامه‌ها و گزارش‌هایی از خوانندگان خود در تکمیل خبرهای مزبور و همچنین درج سرمقاله‌هایی که این مضامین را به بحث می‌گذاشت به یکی از سخنگویان عمده آذربایجان تبدیل شده بود به تدریج وجه تشکیلاتی این تلاش و تکاپو نیز نمودی محسوس یافت. او در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان، همانند دیگر نقاط ایران هوادارانی داشت که به نام «آزادگان» این شهرها برای پیشبرد آراء و عقاید او تلاش می‌کردند.^{۴۴} طبیعتاً وجود و حضور یک چنین تشکلهایی نه فقط بر کارایی و بُرد این عقاید و آراء می‌افزود، بلکه خواهی نخواهی حوزه تعامل و تضارب افکار را نیز گسترش می‌داد. «خواهی نخواهی» به این جهت که اینک کاملاً آشکار شده بود که سخنگویان عمده آراء مخالف و متفاوت را توان یک رویارویی صریح و بی‌پرده با کسروی نیست، ولی حضور و پافشاری مجامع آزادگان مانع از توقف و نادیده انگاشته شدن بحث بود.

با آنکه بسیاری از نوشته‌های روزنامه آذربایجان - سخنگوی اصلی ترکی گرایان - در زمینه تبار و فرهنگ آذربایجانی‌ها، آراء و عقاید کسروی را هدف قرار داده و در جهت نفی آنها سیر می‌کرد ولی در تنها مقاله‌ای که تحت عنوان «کج‌اندیشی» مشخصاً بر ضد او منتشر کردند نه فقط به مباحث مشخصی که وی در این زمینه مطرح کرده بود پاسخ می‌دادند بلکه از در استهزاء آمده و با طرح مباحثی در زمینه باورهای مذهبی او - حتی تهمت ادعای پیامبری - در صدد تحریک افشار و افکاری برآمدند که قاعدتاً نمی‌بایست با رنگ و روی «مترقی» آنها سنخیتی داشته باشد.^{۴۵}

موضوع زبان

با این حال به گونه‌ای که از نامه‌ها و مقالات واصله به پرچم برمی‌آید، به رغم اتخاذ یک چنین رویکردهایی، آراء کسروی پیرامون آذربایجان به هر حال موضوع بحث و جدل قرار داشت. او در مواردی چند به اقتناع پاره‌ای از هواداران ترکی‌گرایی به نادرستی عقایدشان موفق شد.^{۴۶} و در پاره‌ای از موارد نیز همراهانی را از دست داد. برای نمونه در مقاله‌ای تحت عنوان «احساسات و اغراض مانع از درک حقایق است» به امضاء «ی.م.» که در آن از بازتاب گسترده و بحث انگیز آراء کسروی در مورد زبان ملی سخن به میان آمده بود از اختلاف نظری صحبت شد که این امر حتی در میان پاره‌ای از معتقدان راه و رسم او به وجود آورده است.^{۴۷} حسن دادپرور در مقاله‌ای از تبریز تحت عنوان «آذربایجانیان چه می‌گویند» در کنار برشمردن تعدادی از مسائل و مشکلات آذربایجان در عرصه‌های اقتصادی، اداری و فرهنگی، ضمن هوادارای از بسیاری از اصول مورد نظر کسروی - از جمله ایران دوستی او - در مورد موضوع زبان ملاحظاتی داشت.^{۴۸}

پرسشی که اینک مطرح شد آن بود که اصولاً این بحث زبان چقدر اهمیت دارد و در پیگیری آن تا کجا باید رفت؟ «ی.م.» - هوادار کسروی - نیز با در نظر داشتن چنین سئوالی از مخالفین فعلی کسروی پرسید «... آیا بی‌انصافی نیست به نام طرفداری از زبان آن همه زحماتی را که در راه مبارزه با خرافات و اصلاح توده و ایجاد وحدت ملی در میان افراد آن کشیده... کارهای بیهوده و بی‌ارزش بشناسید؟ آیا بر فرض این که در زمینه زبان حق با شما است، آیا سزاوار نبود که اختلاف را به همان اندازه محدود کرده و از حدود اختلاف نظر علمی تجاوز نکنید؟...»^{۴۹}

ولی همان گونه که کسروی بیشتر نیز گفته بود، داستان چیز دیگری بود. در یکی از نوشته‌هایش در پاسخ به کسانی که می‌پرسیدند «... چرا به یک موضوع زبان آن اهمیت را...» قائل می‌شود، گفته بود که «... موضوع زبان نیست، موضوع آینده آذربایجان ایرانست، موضوع سرنوشت یک کشور بزرگست...»^{۵۰}

کسروی، همان‌گونه که ملاحظه شد در نوشته‌های قبلی خود نیز بحث زبان را باز کرده و با اشاره‌ای به سوابق تاریخی طرح زبان ترکی در آذربایجان، علل هواداری‌اش را از ترویج زبان فارسی بیان داشته بود. او با خود زبان ترکی مسئله‌ای نداشت و در یکی از نخستین نوشته‌هایش در این دوره نیز تصریح کرد که «... قصد ما از این سخنان توهین به زبان ترکی یا کاستن از ارج آن نیست. ترکی یکی از زبان‌های بزرگ جهان و در شمار عربی و فارسی و این‌گونه می‌باشد...». کسروی این را نیز خاطر نشان ساخت که «... این کمی آذربایجانیان نیست که زبانشان ترکی گردیده...» است.^{۵۱} او حتی در همان مقاله در موافقت با آزمودن طرح آموزش اولیه نوآموزان ترک زبان به زبان خودشان

نوشت «... هیچ مانعی ندارد که اگر نیازی هست نوآموزان الفبا را به ترکی بخوانند. این هم چیزی است که باید دبستان‌ها بسنجند و بیازمایند...» تجربه‌ای که به هر حال «... جز آن است که از رواج زبان فارسی در آذربایجان که یک خواست ارجمند است چشم‌پوشی شود...»^{۵۲}؛ از این رو وقتی هم که این مباحث از نو مطرح شد، مثلاً دادپرور در مقاله «آذربایجانیان چه می‌گویند» خود از این سخن به میان آورد که «... راجع به زبان هم خودتان بهتر می‌دانید، گزینه فطری و عادت از عواملی است که تغییر آن خیلی مشکل است. وقتی که پدر و مادر و برادر من از طفولیت با من ترکی حرف زده و می‌زنند، چگونه می‌شود من این زبان را دوست نداشته و اظهار نفرت نمایم؟...»^{۵۳} کسروی بار دیگر تأکید کرد «... اگر مقصود این بود که برای آسانی کار درس‌ها در سال‌های نخست دبستان‌های آذربایجان به ترکی باشد ما به آن دخالت نمی‌کردیم زیرا راه‌حل این بحث آن بود که زحمت تدریس با فارسی با زبانی که از دو زبانی در میانه آذربایجان و دیگر جاهای ایران پدید می‌آید سنجیده شود و به هر حال این اهمیت را که ما به آن دخالت کنیم نداشت. ولی همه می‌دانند که موضوع زبان آذربایجان معنی‌های دیگری را دارد و همیشه مقاصد دیگری در پشت سر این عنوان می‌باشد...»^{۵۴} که خود قبلاً بدان‌ها پرداخته بود.

آذربایجانیان

بنام آذربایجان از طرف یک جمعیت و برای رساندن مراسم و مراسم آذربایجانیت می‌شود و رویه آن ترویج حال می‌شود

کج اندیشی!

شیرا روز نامه «نویسنده» نام	بوده و روزنامه‌های زبان آذربایجانی
(به دست ما رسید که در شماره‌های	انتشار یافت... ولی کسان بسیاری بزبان
این خود مقاله‌هایی تحت عنوان	آنی بودند و جلوگیری کردند... سپس
از «آذربایجان» نوشته شده و	در جنگ جهانی ۱۹۱۴ بار این جنس
زبان مادری را در آذربایجان	از نو برخاست، ولی دموکراتها یک
انتقاد قرار داده است - مانسز	جلسه عمومی تشکیل داده از آن

آخرین نوشته‌های کسروی در این دوره، در زمانی منتشر شدند که تب و تاب این‌گونه مطالب فروکش کرده بود: «... آن دسته‌ای که در شهر برخاسته و به بهانه زبان ترکی جنبش‌هایی می‌نمودند و دشمنی‌هایی با ایران و ایرانگیری نشان می‌دادند از هم پراکنده...» شده بودند.^{۵۵}

بنا به دلایلی که بررسی آنها در چارچوب محدود این یادداشت نمی‌گنجد، تلاش و تکاپویی که عمال و مأمورین امنیتی شوروی به محض اشغال بخش‌های شمالی کشور در خلال حوادث شهریور ۱۳۲۰ آغاز کردند چند ماهی بیش به درازا نکشید؛ تلاش‌هایی که جوانب تبلیغاتی‌اش با طرح مباحث ترک‌گرایانه - از جمله انتشار روزنامه‌های *آذربایجان* و *وطن‌یولدا* ... - و شکل تشکیلاتی‌اش نیز به صورت تشکیل جمعیت آذربایجان و کمیته کرد و آسوری ... غیره بروز یافته بود. احتمالاً مسائلی چون وضعیت متزلزل ارتش سرخ در جبهه‌های جنگ بر ضد قوای آلمان که هنوز به پیش می‌ناخت در پیشامد این دگرگونی مؤثر بود.^{۵۶} لهذا این بار برخلاف پاییز ۱۳۲۴ که با تلاش دولت ایران برای تقویت نیرو در آذربایجان و اعاده انتظام مخالفت به عمل آمد، با تقاضاهای دولت مبنی بر اعزام قوای تقویتی به آذربایجان و سرکوب آشوب‌هایی که آغاز شده بود مخالفتی صورت نگرفت و در نتیجه در اوائل بهار ۱۳۲۱ مقامات دولتی توانستند «... به جلوگیری بپردازند. این بود [که] با دستور استانداری، اداره شهربانی آن روزنامه - [روزنامه *آذربایجان*] - را توقیف کرد و اداره‌اش را به هم زد. حاجی میرزا علی شبستری مدیر آن به عنوان نشر اکاذیب مورد تعقیب قرار «... گرفت و «... آن کمیته کرد و آسوری که به همدستی اینها بر پا شده بود، برای آذربایجان استقلال می‌خواست و اعضای آن شبها به خانه مردم رفته و با نشان دادن طپانچه پول می‌طلبیدند به هم خورد و شهربانی کسانی را از سردستگان ایشان دستگیر ساخته و از شهر بیرون کرد...»^{۵۷}

اگر چه با خاتمه یافتن این دور از غائله آذربایجان، کسروی از آن خوشحال بود که در این پیشامد «... وظیفه خود را انجام داده و با هر صدمه‌ای بود همشهریان خود را از آن راه گرفتاری و گمراهی که افتاده بودند باز آورده «... است^{۵۸} ولی همانگونه که در همان ایام در مقاله‌ای تحت عنوان «بار دیگر درباره آذربایجان» نوشت هنوز از بابت تحولات آتی آن حوزه نگرانی‌هایی داشت: «... حوادث شش ماهه نشان داد که در آن سرزمین چه کسان پست نهاد و نامردی خوابیده‌اند و به اندک آشوبی به پا برخاسته، به تاخت و تاراج و آدمکشی و دسته‌بندی‌های خائنه‌اند توانند پرداخت. پس باید در برابر آنها یک دسته از مردان علاقمند و با خرد جدا گردند و اندیشه و آرزو یکی گردانند و برای ایستادگی در جلو سختی‌ها آماده باشند.»^{۵۹}

کسروی به روشنی می‌دید که «... حوادث در اینجا به پایان نخواهد رسید [و] در این هنگام بر تکان جهان، با جنگ‌های سختی که در میانه دولت‌های بزرگ می‌رود باید همیشه از آینده بیمناک

بود و خود را آماده گردانید...» و بر این نکته نیز آگاه بود که در یک چنین وضعیتی «گام نخست این آمادگی همدستی با یکدیگر است...»^{۶۰} ولی گردش روزگار در جهت این «همدستی با یکدیگر»، یا لاقلاً نوع خاصی از آن که مورد نظر کسروی بود پیش نرفت.

در راه تفرقه

او در همان مراحل نخست کار، در مقاله‌ای که در آبان ۱۳۲۰ منتشر کرد خردمندانه‌ترین راه و «گام نخست» را در آن دید که «... نیازمندی‌های کشور را به دیده گیریم و دردهای آن را ببندیشیم و با هم اندیشه یکی گردانیده و به چاره کوشیم. این گام نخست ما باشد و پس از آن آینده کشور را به دیده گرفته و یک راهی برای پیشرفت آن باز نمائیم...»^{۶۱} به تدریج و با پیش‌آمد تحولات و رخداد‌های بعدی نیز این نیازمندی‌ها و دردها صورتی به مراتب ملموس و مشخص‌تر از پیش یافتند، به گونه‌ای که او در اوائل بهار ۱۳۲۱ در اشاره به طرح مباحثی چون زبان و غیره در آذربایجان، تصریح کرد که «... امروز ما را کارهای مهم‌تر دیگری هست. زیرا از یکسو باید کشور را ایمن گردانیم و از تنگی خوار و بار و از گرسنگی که هر یکی جداگانه ما را تهدید می‌کند خود را نگهداریم. از سوی دیگر امروز باید از سراسر ایران یک علاقه سختی به یگانگی کشور و یک حس دلبستگی کامل به ایران و ایرانیگری نشان داده شود...» و بر این اساس تأکید کرد که در یک چنین وضعیتی «... هیچ با خرد بی‌غرضی این نخواهد کرد که این موضوع‌ها را به این اهمیت فراموش کند و در بند آن باشد که درس‌ها در آذربایجان به ترکی گردد...»^{۶۲}

پرچم نیز از بدو انتشار، کم و بیش با در نظر داشتن یک چنین اولویت‌هایی حرکت می‌کرد. و بیشتر درگیر طرح مسائل مهم مملکتی بود و یافتن راه‌هایی برای حل و فصل آن‌ها. ولی کسروی فقط کسروی پرچم نبود، کسروی پیمان هم بود که از سال ۱۳۱۲ با هدف پرداختن به «... مباحث دینی و فلسفی و سیاسی و اقتصادی و ادبی و به طور کلی تمام مسائل مبتلا به جامعه ایران...» شروع به انتشار کرد^{۶۳} ولی از آنجایی که با توجه به فضای حاکم بر دوره رضاشاهی و خفقان سیاسی وقت بسیاری از مباحث امکان طرح و بحثی جدی را نداشتند، اصل کار او به انتقادهای تندی از یک رشته باورهای اجتماعی و مذهبی - «... تفرقه و خرافات و انحطاط شعر و فلسفه...» - محدود شد و در این راه «... با بسیاری از عقاید مقبول زمانه در افتاد...»^{۶۴}

اگر چه در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ پیمان به تدریج از انتشار بازماند و از میزان این نوع خاص از دلمشغولی‌های کسروی کاسته شد ولی پاره‌ای از مطالب همان چند شماره بعدی پیمان به

انضمام پاره‌ای از فعالیت‌ها و مراسم مجامع هوادار او - پاک‌دینان و آزادگان - باعث گردید تا آنچه را آن روز کسروی کارهای مهمتری می‌دانست تحت‌الشعاع قرار دهد.

این جنگ و رویارویی در یکم دی ماه ۱۳۲۱ به نقطه اوج خود رسید. چند سالی بود که کسروی و هوادارانش در اول دی ماه هر سال مراسمی بر پا داشته و کتاب‌هایی را که «سرچشمه بدبختی‌ها» و «ریشه بدآموزی‌ها» تلقی می‌کردند، می‌سوزاندند. اگر چه در این مراسم بیشتر دواوین شعری چون حافظ و سعدی ... طعمه آتش می‌شد که به ادعای کسروی و هوادارانش «خراباتی-گری» را ترویج می‌کردند ولی از امحاء مباحث مربوط به اعتقادات مذهبی نیز ابا نداشتند.^{۶۵}

در یکم دی ماه ۱۳۲۱، در آستانه برگزاری مجدد این مراسم، در حالی که به دلیل پیشامد غائله ۱۷ آذر اوضاع سیاسی پایتخت متشنج بود و کابینه قوام‌السلطنه متزلزل، مأموران شهربانی با استناد به مقررات حکومت نظامی به منزل کسروی ریخته و او را با تعدادی از همراهانش بازداشت کردند. اگر چه او و تنی چند از همراهانش چند روز بعد رها شدند^{۶۶} ولی این واقعه و تحولات حاصل از آن فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی کسروی را به کلی دگرگون ساخت. مهم‌ترین تغییری که حاصل شد تعطیل شدن پرچم بود. پرچم که همانند بسیاری از دیگر نشریات تهران در خلال بحران ۱۷ آذر تعطیل شد، بر خلاف بسیاری از این جراید و نشریات، دیگر امکان انتشار نیافت.^{۶۷} تعطیل شدن پرچم فقط از دست رفتن یک تریبون نبود - کسروی برای ترویج آراء خود راه‌ها و نشریاتی دیگری جست - مهم‌ترین تأثیر این واقعه، گسسته شدن بیش از پیش پیوندهای او بود با تحولات روز کشور.

از این مرحله به بعد و متأسفانه با تندی و لجاجتی فزاینده، در جنگ با هفتاد و دو ملت گام در راهی نهاد که نه فقط با اصولی چون «... نیازمندی‌های کشور را به دیده گیریم و دردهای آن را بیندیشیم...» تا «... باهم اندیشه یکی گردانیده و به چاره کوشیم...» توافق نداشت، بلکه در نهایت نیز جز مرگ و نیستی برای او، و از دست رفتن چهره‌ای ارزشمند و توانا برای ایران و ایرانی‌گری نتیجه-ای به دنبال نیاورد.^{۶۸}

روزهای بد ایران

ولی این پایان کار نبود، یا لاقلاً هنوز نبود. با نزدیک شدن جنگ دوم جهانی به مراحل پایانی - اش و فراهم آمدن یک رویارویی دیگر بین قدرت‌های جهانی - جنگ سرد - پیش‌بینی و هشدار کسروی در اردیبهشت ۱۳۲۱ درست از آب درآمد. دیدیم که او چگونه در یکی از آخرین نوشته-هایش در مورد آذربایجان خاطر نشان کرده بود که «... حوادث در اینجا به پایان نخواهد رسید [و]

در این هنگام پر تکان جهان، با جنگ‌های سختی که در میانه دولت‌های بزرگ می‌رود باید همیشه بیمناک بود و خود را آماده گردانید...» و در پاییز ۱۳۲۴ برخلاف پاییز و زمستان ۱۳۲۰ که هنوز تکلیف جنگ روشن نبود و نیروهای محور دست بالا را داشتند، اینک اتحاد شوروی جنگ را برده و در فکر توسعه دامنه نفوذ و متصرفاتش بود. این توسعه‌طلبی - همان‌گونه که می‌دانیم - در ایران نخست به صورت تقاضای امتیاز نفت شمال متجلی شد و به دنبال بی‌نتیجه ماندن این تلاش، مقامات مسکو حرکتی را که در شش ماه نخست اشغال ایران در آذربایجان بر پا داشتند و بنا به اقتضای وقت، به حال خود رها کرده بودند از نو به جریان انداختند و با استفاده از همان عوامل و عناصر درگیر در رخدادهای آن دوره، فرقه دموکرات آذربایجان را بر پا کردند و بدین ترتیب پرده اول نمایشی را بالا بردند که پیش پرده آن در پاییز و زمستان ۱۳۲۰ اجرا شده بود.^{۶۹}

کسروی که خود از همان مراحل اولیه طرح این‌گونه مباحث در ایران، یعنی از سال‌های پایانی جنگ اول جهانی و پنج - شش سال بعد از آن در این عرصه پای نهاده و با اقداماتی چون نگارش و نشر رساله *آذربایجان یا زبان باستان آذربایجان* (۱۳۰۴) در مقام رویارویی با مدعیات ترک‌گرایان برآمد و در سال‌های بعد نیز چه در عرصه تاریخ با آثاری چون *شهریاران گمنام* (۱۳۰۷-۸) و تاریخ هجده ساله *آذربایجان* (۲۰-۱۳۱۳) و چه در عرصه سیاست و اجتماع با مطالبی که در این زمینه در *پیمان* و *پرچم منتشر* کرد، این رشته را از کف نگذاشته بود، اینک نیز دست به کار شد؛ ولی نه به نام سید احمد کسروی که به نام و قلم «یک ایرانی».

به نظر می‌آید که به خوبی می‌دانست که در این کشاکش‌های اخیر تا چه حد از هر سو دشمنی‌هایی برانگیخته و موقعیتی را که در پی تحولات حاصل از شهریور ۱۳۲۰ کسب کرده بود، از کف داده است. احتمالاً به روشنی می‌دانست پرچمی را که در مقام یک روزنامه مهم مملکتی و از آن مهم‌تر سخنگوی آذربایجان بر پا کرده بود، در آن واپسین دوره انتشار پراکنده و ماهیانه به سطح نشریاتی تقلیل یافت مختص جدل‌های بیهوده فرقه‌ای و بر همین اساس نیز رساله مهم سرنوشت *ایران چه خواهد بود؟* را که «در موضوع پیشامد آذربایجان» بود در اواسط زمستان ۱۳۲۴ به نام «یک ایرانی» منتشر کرد و نه به نام بحث‌انگیز سید احمد کسروی.

او که هیچ‌گاه آرزو نداشت که «... در جریانات سیاسی با بهتر بگویم در کشاکش‌های احزاب دخالت...» کند و «... آن را شایسته خود و خود را شایسته آن...» نمی‌دانست حال که «... برای ایران روز بدی پیش آمده بود، روز بسیار بدی...» به این نتیجه رسید که دیگر «... جای خاموش نیست [و] با این پیشامدها نمی‌توان گوشه‌ای گرفت و ... چشم به راه حوادث دوخت...»^{۷۰}